



تفسير احمد

ترجمه و تفسير سورة « صُرَّتْ »

جزء - (23)

Ketabton.com



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره ص

جزء 23

سوره «ص» در مکه نازل شده و دارای هشتاد و هشت آیه و پنج رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

سوره «ص» سی و هشتمین سوره قرآن عظیم الشان و از جمله سوره های مکی که در جزء بیست و سوم جای گرفته است.

تلفظ نام این سوره:

«صاد» به سکون دال «صاَد» و فتح «صاَد» یا کسره آن «صاَد»، بدون تنوین یا با تنوین. و قرائت آن به کسر بدون تنوین ضعیف است. این حرف از حروف مقطعات است و این حرف و امثال آن از حروف مقطعه ابتدای سوره ها، از رموزی است که خداوند متعال علم آنها را به خودش اختصاص داده است.

نامگذاری سوره:

نامگذاری این سوره به نام «صاد» به دلیل وجود حرف مقطعه «ص» در ابتدای آن است. این سوره به علتی به سوره ی «ص» موسوم است زیرا یکی از حروف هجا میباشد تا به اعجاز قرآن اشاره کند، و آن اینکه این کتاب اعجاز آمیز از این حروف ترکیب یافته است که خداوند متعال به وسیله ی آن، اولین و آخرین را به مبارزه طلبیده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره:

سوره «ص» طوریکه گفتیم دارای 88 آیه، 735 کلمه و 3061 حرف می باشد. یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور تفسیر احمد مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره «ص» با سوره قبلی:

سوره «ص» در حقیقت مُکملی برای سوره صافات است، و طبقه بندی مطالبش شباهت زیادی با سوره صافات دارد، و از این نظر که سوره مکی است تمام خصوصیات این سوره ها را در زمینه بحث از مبداء و معاد و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم در بر دارد. این مبادی را با مطالب حساس دیگری آمیخته، و در مجموع معجونی شفاء بخش برای همه جویندگان راه حق فراهم ساخته است.

یادداشت:

آیات (24 و 25) «سوره ص» دارای سجده تلاوت میباشد. شما میتوانید معلومات تفصیلی در مورد حکم سجده تلاوت را در سوره النجم تفسیر احمد مطالعه فرمایید.

محتوای سوره «ص»:

طوری‌که قبلاً هم یاد آور شدیم سوره ص در مکه نازل شده است و محور آن همان محور سوره‌های مکی است که عبارت است از پرداختن به اصول عقاید اسلامی میباشد.

- سوره با قسم یاد کردن به قرآن معجزه گر و مُنَزَّل بر پیامبر «امی» آغاز می‌یابد.

قرآن عظیم الشان شامل اندرزهای رسا و اخبار شگفت‌انگیز است، و خداوند متعال به قرآن قسم یاد کرده است که قرآن حق است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر است.

- موضوع و محور اصلی این سوره درباره پیامبر صلی الله علیه و سلم و دعوت شان به توحید و اخلاص با کتابی است که الله تعالی بر او نازل کرده است و توسط مشرکین مورد انکار قرار گرفته است، به بحث می‌پردازد.

طوری‌که مشرکین از دعوت حق پیامبر صلی الله علیه و سلم به توحید و یگانگی خدا، شگفت زده میشوند. «أَجْعَلُ الْأَلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ؟»

- بعداً از آن سرنوشت و عاقبت ستمکاران و تبهاران پیشین را برای کفار مکه مثال زده که در تکذیب و گمراهی راه افراط را پیش گرفتند، و عذاب و آزاری را یادآور میشود که به سبب فساد و تبهاریشان آن را دیدند و چشیدند.

- در این سوره به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم در برابر استهزاء و تکذیب کفار مکه و برای تخفیف آلام و اندوهش، به نقل داستان ۹ نفر از پیامبران گرامی از جمله داستان حضرت داؤود علیه السلام و فرزندش، حضرت سلیمان علیه السلام، پرداخته است که خدای متعال پیامبری و پادشاهی را با هم به او عطا کرد. الله تعالی و امتحان و آزمایش آنان را مطرح میکند. بعد از آن به یادآوری آزمایش حضرت ایوب، حضرت اسحاق، حضرت یعقوب، حضرت اسماعیل و حضرت ذالکفل می‌پردازد. بدین ترتیب سنت خدا را در زمینه‌ی آزمایش پیامبران و برگزیدگان به صورتی سریع و مختصر بیان کرده است.

- سوره «ص» به دلایل قدرت و یگانگی خداوند متعال در این گیتی و به آفرینش شگفت‌انگیز او در این جهان اشاره کرده است، و بدین ترتیب خاطر نشان می‌کند که این عالم هستی بی‌هوده خلق نشده است، و منزلگاهی دیگر لازم است تا نیکوکار و تبهار پاداش خود را بگیرند.

- همچنان در این سوره در مورد خلقت انسان و مقام والای او و سجده کردن فرشتگان برای آدم؛ داستان شیطان و آدم علیه السلام، قسم شیطان براغوی بشر؛ و در نهایت تهدید همه دشمنان لجوج و تسلی پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم است.

- همچنان این سوره با بیان وظیفه اساسی پیامبر که وظیفه‌ی تمام پیامبران نیز هست، خاتمه یافته است.

ترجمه و تفسیر سوره «ص»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ ﴿١﴾

ص. (مفهوم این حرف به الله تعالی معلوم است) قسم به قرآنی که صاحب مقام ذکر (و عزت و شرافت و پند آموز عالمیان، قسم به قرآن که پر از نصیحت است) که آنچه کُفار در مورد انکار رسالت شما می گویند درست نیست، و یا هم قسم به قرآنی که دارای شرف و مکانت بلند پایه می باشد).

ابن عباس (رض) گفته است: «ذِي الذِّكْرِ» یعنی دارای شرف است (مختصر ۱۹۶/۳).
صاد؛ از جمله حروف مقطعات است و طوری که در فوق هم یاد آور شدیم خداوند متعال به معنایش دانایتر می باشد؛ هر چند می دانیم که معنای ارزنده دارد. الله پاک به کتاب بزرگش که در آن موضوعاتی چون موعظه بندگان، یادآوری از روز بازگشت، نصیحت و تشویق به توشه گیری و آمادگی برای روز رستاخیز آمده سوگند یاد کرده است.

شأن نزول آیات 1 - 8:

913- احمد، ترمذی، نسائی و حاکم به قسم صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: ابوطالب مریض شد بزرگان قریش به عیادتش رفتند و نبی کریم صلی الله علیه وسلم نیز در آن وقت به عیادت او رفت. آن ها از پیامبر به نزد ابوطالب شکوه و شکایت کردند.

گفت: ای برادر زاده! از قومت چه می خواهی؟

آن حضرت فرمودند: از آن ها می خواهم که یک کلمه را به زبان بیاورند تا در پرتو آن تمام عرب از آن ها فرمان برداری کند و عجم خراجگزارشان گردد فقط یک کلمه.

ابوطالب گفت: آن کلمه کدام است؟

پیامبر فرمود: لا إله إلا الله: خدایی نیست جز خدای یکتا.

آن ها گفتند: تنها یک خدا، این یک امر شگفت انگیز و عجیب است. آنگاه آیه «ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ ﴿١﴾ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ﴿٢﴾ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَلا تَجِئْ مَنَّا ص ﴿٣﴾ وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ﴿٤﴾ أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ﴿٥﴾ وَانطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ﴿٦﴾ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ ﴿٧﴾ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوفُوا عَذَابِي ﴿٨﴾ در باره آنها نازل شد.

2- احمد 1 / 227، ابویعلی 2583، ترمذی 3232، نسائی در «تفسیر» 456، حاکم 2 / 432، بیهقی 9 / 188، واحدی در «شأن نزول» 722 از ابن عباس (رض) روایت کرده اند. حاکم و ذهبی این را صحیح می دانند. این حدیث دارای متابع است که نسائی 457 و احمد 2 / 362 آورده اند. حاکم 2 / 432 روایت کرده و به شرط مسلم صحیح می شمارد و ذهبی هم با او موافق است. «زاد المسیر» 1212).

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 16) گفتگویی در مورد عقاید مشرکان و اشاره ای به احوال ملل دروغ پرداز پیشین، بحث بعمل آمده است.

بَلِّغِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ﴿٢﴾

بلکه کافران (که منکر اویند) در مقام غرور و سرکشی و عداوت حق هستند. (۲)
یعنی اینکه کافران در نخوت و تکبر فرو رفته‌اند و با پیامبر صلی الله علیه وسلم سر دشمنی و مخالفت را در پیش گرفته‌اند.

مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی میفرماید که: کافران به سبب یافتن خلی در قرآن راه کفر را پیش نگرفته‌اند، بلکه به سبب تکبر و خود بزرگ بینی در مقابل حق، به قرآن کافرند و به دلیل مخالفت با الله و پیامبر به آن کافرند (تفسیر بیضاوی ۱۴۶/۲).

«عزّة»: تکبر.

«شِقَاق»: مخالفت با حق و حقیقت.

مفسر تفسیر کابلی میفرماید: این قرآن ذیشان عالی مرتبه (که مملو از نصائح است و بطریق نهایت موثر مردم را براه هدایت و معرفت رهنمونی میکند) به آواز بلند شهادت می‌دهد که انگار بعض مردم از صداقت قرآنی و انحراف آنها از رسالت محمد صلی الله علیه وسلم رسول ربانی چنین معین دارد که در تعلیم و تفهیم قرآن قصوری موجود است و یا آن حضرت صلی الله علیه وسلم در تبلیغ و تبیین آن (معاذالله) مقصر است بلکه سبب اصلی انکار و انحراف آنها این است که این مردم به غرور و نحو جاهلان و مخالفت معاندانه گرفتار اند اگر ازین گرداب بر آیند میتوانند جاده روشن حق و صداقت را ببینند.

كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَلَا تَجِئْ بِآيَاتِنَا إِلَّا كَأَنْفُسِ الْيَوْمِ لَا نَنْفَعُكَ إِلَّا عِزَّتُكَ إِنَّكَ إِذَا عَزَّزْتَ شَيْئًا تَحْكُمُ ﴿٣﴾

چه بسیار اقوامی را که پیش از آنها هلاک کردیم و به هنگام نزول عذاب فریاد می‌زدند، ولیکن وقت نجات گذشته بود! (۳)

مفسر شیخ ابو سعود (محمد بن محمد بن مصطفی عمادی متوفای 982) در تفسیر خویش میفرماید: آیه مبارکه مردم مکه را به سبب کفر و تکبرشان تهدید می‌کند و مصیبت وارده بر اقوام قبل از آنها را به آنان یاد آور میشود (تفسیر ابو السعود بانام ارشاد العقل السلیم الی مزایا الكتاب الکریم صفحه: ۲۸۱/۴).

«مناص»: فرار، نجات.

«لا حین مناص»: اینک وقت گریز نیست. اکنون زمان نجات نمی‌باشد.

وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ﴿٤﴾

آنها تعجب کردند از اینکه بیم‌دهنده‌ای از خودشان به سویشان آمده است. و کافران گفتند: او ساحری دروغ‌گوست. (۴)

کفار مکه می‌گفتند: معجزاتی را که محمد صلی الله علیه وسلم آورده است سحر است. «کذاب»: یعنی در ادعای پیامبری بسیار دروغ می‌گوید (العیاذ بالله).

أَجْعَلِ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ﴿٥﴾

آیا خدایان [متعدد] را خدای واحدی قرار داده‌این واقعاً چیز عجیبی است. (۵)
اولین اقدام پیامبر صلی الله علیه وسلم این بود که نفی معبودهای دروغین و اثبات خدای یکتاست آغاز کرد محمد صلی الله علیه وسلم اعلام داشت: خدا فقط یکی است، و شریک ندارد. و اعلام این شعار برای مردم بسیار عجیب و شگفت‌انگیز بود، و برای اکثر مردم، دست برداشتن از عقاید دیرینه و توجه به افکار جدید سخت و دشوار و غیر باور کننده بود.

با تأسف باید گفت: گاهی باطل چنان به اوج و قدرت خود می‌رسد که؛ سخن حق سخنی عجیب و در زیاتر از موارد، غیر قابل قبول واقع می‌گردد.

ابن کثیر گفته است: مشرکین یگانگی الله را انکار کرده و از رها کردن شرک و شریک قرار ندادن برای خدا در شگفت می‌شدند. آنها پرستش بت‌ها را از پدران خود یاد گرفته بودند و پرستش بت‌ها در دل آنها جا گرفته بود، لذا وقتی پیامبر صلی الله علیه و سلم آنها را به ترک کردن بت‌ها و یگانگی خدا فرا خواند، این کار را بسی بزرگ دانسته و از آن در شگفت شدند و گفتند: آیا خدایان را فقط در یکی منحصر می‌داند، این امر بسیار عجیب است. (مختصر ۱۹۷/۳).

طوری‌که ملاحظه میشود در بسیاری از حالات؛ عقاید باطل چنان اوج و قدرت می‌گیرد که سخن حق سخنی عجیب و غیر قابل قبول برای شان معلوم میشود.

ملاحظه نمودیم که رهبران کفار، برای نفوذ کلام خود، اول خودشان به انحراف می‌روند و بعد به دیگران سفارش رفتن می‌کنند.

«عُجَابٌ»: به چیز بسیار عجیب گویند.

«انطلاق»: به معنای رفتنی است که با جدایی از فردی همراه باشد.

«اختلاق»: به معنای ساختگی بودن چیزی است که سابقه نداشته باشد، یعنی اینها را از خود بافته و پرداخته و خلق کرده است.

وَأَنْطَلِقَ الْمَلَأَ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ﴿٦﴾

سران و اشراف شان به راه خود رفتند و گفتند که بروید و بر [عبادت] خدایان خود شکیبایی را پیشه کنید، بی‌گمان این (مقاومت) همان چیزی است که از شما خواسته می‌شود. (۶)

«إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ»: این دسیسه، توطیه و امری است تدبیر شده، محمد میخواهد در پناه آن شما را از دین پدران تان منصرف و خود بر شما آقایی و باداری کند.

در دستور و پرنسیب سران و اشراف کار همین است که: برای نفوذ کلام خود، اول خودشان دست به انحراف می‌زنند، و بعداً به دیگران دستور به رفتن به آن می‌کردند.

در مقابل دسیاس و توطیه کفار هوشیار باشیم و کفار را باید از گفتار و رفتارشان بشناسیم:

- اولین پلان و دسیسه کفار همانا شبهه افکنی و فتنه جویی در بین انسان‌ها و مجتمعات اسلامی است.

- کفار با تمام توان و نیروی خویش کوشش بعمل می‌آورند، تا مردم را از شنیدن حق. دور نگاه دارند.

- کوشش بعمل می‌آورند تا به جای دعوت به تفکر، دعوت به تعصب و مقابله در مورد حق را در جامعه زنده قوت بخشیده و عام سازند.

- کفار همه سعی و تلاش خویش را به خرچ می‌دهند تا بر آیین نیاکان خود و یا طرح آیین دیگران در برابر اسلام زنده نگهدارد.

- کفار برای دعوت دیگران از گرایش‌های آنان سوء استفاده می‌کنند.

مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ ﴿٧﴾

ما چنین چیزی در آیین اخیر (دین قریش یا دین نصرانیت) نشنیده‌ایم این آیین جز آیین دروغ و ساختگی نیست. (۷)

قبل از همه باید گفت که: آنان گفتند ما چنین چیزی را از نصرانیان که دین آنان آخرین دین است، شنیده‌ایم، آنها به تثلیث و سه‌گانگی اعتقاد دارند، نه به یگانگی. پس محمد چگونه گمان می‌برد که خدا یکی است؟

«الْمَلِئَةُ الْآخِرَةَ»: ادیان دیگری. هدف از آن ادیان اهل کتاب، از جمله دین مسیحیت است که معتقد به تثلیث می‌باشند. و یا هم هدف از آن دین پدری‌شان که همانا بت پرست قریشیان است که ایشان را دیده و زمان ایشان نسبت به زمان نیاکانشان، واپسین بشمار است.

همچنان حضرت ابن عباس (رض) می‌فرماید: منظور آنها از «الْمَلِئَةُ الْآخِرَةَ» دین نصرانی است.

و مجاهد و قتاده می‌فرماید: منظور شان از دین قریش است. یعنی در دینی که از پدران خود دریافت کرده‌ایم چنین چیزی نیست. بناءً از در انکار و اعتراض با محمد صلی الله علیه وسلم پیش رفتند، در آمدند و گفتند: «إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلاقٌ» چیزی که محمد آن را ادعا می‌کند جز دروغ و افترا چیزی پیش نیست. پس از این‌که در بین آنان حضرت محمد صلی الله علیه وسلم به وحی اختصاص یافته است، از در انکار و اعتراض درآمدند و گفتند:

أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ (۸)

آیا از میان همه ما قرآن بر او نازل شده است؟ بلکه ایشان از یاد من در شك و شبهه اند، یا هنوز عذاب مرا نچشیده اند (که این چنین گستاخانه سخن می‌گویند). (۸)

کافران از فرود آمدن وحی از جانب الله تعالی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم در شك و تردید قرار داشتند. و بین خود می‌گفتند: چرا قرآن بر محمد نازل میشود نه بر ما، در صورتی که در بین ما هستند اشخاصی که نسبت به او ثروتمندترند و ریاست شان از او بالاتر است؟!

مفسر زمخشری در تفسیر خویش می‌نویسد: آنها اختصاص یافتن شرف نبوت را به محمد صلی الله علیه وسلم انکار کرده و این انکار بیانگر حسد و کینه‌ای بود که در سینه‌ی آنان، در مورد اعطای شرف نبوت به حضرت می‌جوشید. (تفسیر کشاف ۵۶/۴).

«بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي»: انکار ذکر از طرف آنها از علم و آگاهی ناشی نیست، بلکه آنها در مورد آن شك دارند، از این رو کافر شده‌اند. و در ضمن شك برخی کفار در رسالت پیامبر اسلام، برخاسته از شك در اصل امکان نزول وحی هم است که نزد شان وجود داشت. و از جانب دیگر اینان که روی احکام دین بهانه می‌گرفتند، در حقیقت اصل دین را قبول نداشتند.

و طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم: ریشه‌ی برخی از انکارها، همانا مریضی حسد شان بود، که می‌گفتند؛ (چرا او پیامبر شد و ما پیامبر نشویم).

«بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ»: یعنی سبب شك و تردید شان این است که تاکنون عذاب الهی را نچشیده‌اند،

«لَمَّا يَدُوقُوا»: از این رو رسالتش را حقیر شمردند، و اگر به عذاب الهی گرفتار می‌شدند به هیچ وجه به کتاب الهی تکذیب نمی‌کردند، به قرآن یقین حاصل می‌کردند و ایمان می‌آوردند.

از جانب دیگر باید گفت که: برای اکثر مردم، دست برداشتن از عقاید دیرینه و توجه به افکار جدید سخت و شگفت‌آور هم باشد.

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ ﴿٩﴾

مگر خزانه هاي رحمت پروردگار تواناي شکست ناپذير و بخشنده ات نزد آنان است [که منصب نبوت را به هر کس که دلشان خواست ببخشند؟] (٩)

در اين آيه مبارکه؛ انکار مشرکين را در مورد اختصاص يافتن حضرت محمد صلی الله عليه و سلم به نبوت را وانکار مينمايند، ولي سخت در اشتباه اند، با خود طوري فکر مي کنند که: کلید و گنجينه هاي رحمت و عطايای الله تعالی آنان در اختيار دارند و به اصطلاح خود را صاحب صلاحيت آن مي دانند و به هرکي بخواند آنرا عطا بدارند. ويا اينکه از هر که بخواهند آنرا دوباره بگيرند.

عبد الله بن عمر بيضاوي (م 691ق)، در تفسير خویش: «أنوار التنزيل و أسرار التأويل، مشهور به «تفسير بيضاوی» مينويسد: منظور اين است که نبوت عطيه ای است از جانب خدا و آن را به هر کسی از بندگان که بخواهد عطا ميکند؛ زیرا او الْعَزِيزُ است؛ قدرتمندی است که مغلوب نميشود، و «الْوَهَّابِ» است؛ يعنی آن که به هر کس هر چه بخواهد می بخشد. (بيضاوی ١٤٦/٢).

أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ ﴿١٠﴾

آيا فرمانروايی آسمانها و زمين و آنچه ميان آن دو است از آن ايشان است؟ پس اگر چنين است با وسايل و اسباب بالا روند. (١٠)

آيا کافران به امور آسمان ها و زمين سيطره دارند و در رحمت و روزي دادن، صاحب حکم اند؛ يعني به هر که اراده کنند مي بخشند و از هر که بخواهند باز مي دارند؟ اگر چنين است پس به راه هايي که به آسمان منتهي مي شود بالا روند و فرشتگان را از فرود آوردن قرآن بر پيامبر صلي الله عليه وسلم بازدارند.

در اين آيه مبارکه کفار را به باد سرزنش و توبيخ شديد می گیرند. طوريکه زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) در تفسير کشاف مينويسد: اگر صلاحيت تدبير امور خلایق را دارند و اگر حق تصرف در تقسيم و بخشش رحمت را دارند، و اگر حکمت و دراييت را به ميزانی دارند که فرد شايسته ی نبوت را از فرد ناشايست تشخيص دهند، از زيني بالا بروند که آنان را به عرش می رساند، تا بر آن مستقر شوند، و به تدبير امور عالم پردازند، و وحی را بر برگزيده ی خود نازل کنند. که البته اين یک سرزنش بي نهايت شديد می باشد. (اين نظر زمخشری و اختيار ابن عطيه است.) (تفسير کشاف ٥٧/٤).

«فَلْيَرْتَقُوا»: پس بالا بروند و صعود کنند.

«الْأَسْبَابِ»: جمع سَبَب، ريسمان. وسيله. مراد ابزار و ابواب و طرق صعود است (ملاحظه شود سوره هاي: حج آيه 15، انعام آيه 35، اسراء آيه 42).

جُنْدٌ مَّا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ ﴿١١﴾

اينان لشكري ناچيز و اندک از گروه هاي شکست خورده هستند. (١١)

يعنی کافران، لشكري هستند که به تکذيب رسالت مي پردازند، و بر ضد محمد صلی الله عليه و سلم گرد آمده اند، طولي نمی کشد که شکست خورده و پا به فرار می نهند بنابر اين به گفته ها و تبليغات اهميت ندهيد و بخصوص به هذيان هاي آنان اصلاً توجه هم نکنيد. همان طوريکه؛ امت هاي تکذيب کننده پیشين شکست خوردند و مغلوب شدند. اينها هم شکست مي خورند.

در ضمن بايد گفت: که شك دونوع است يکي هم شک: طبيعي و ديگري هم شک تعمدي.

در شك طبيعى انسان به دنبال فهم يك حقيقت است، ولي تا هنوز علم اش به آن نرسيده است. اين شك، امرى مثبت و از امور طبعي فكر بشرى است. ولي با تأسف بايد گفت كه در برخي از موارد انسان چيزى را خوب مى داند، ولي خود را عمداً به شك متصل نموده و جاهل ميكند و ديگران را نيز به شك مى اندازد تا حقيقت آشكار نگردد. كه بدترين مواردى از شك است، كه در طول تاريخ بشري بسيارى از انسانها بدان آغشته اند.

خواننده گان محترم!

بايد ياد آور شد؛ با در نظر داشت اينكه دشمنان، داراي قوت و تشكيلاتى منظمي باشند ولي در مقابل حق، نه عددى هستند، «جُنْدُ مَا» نه قدرتى بزرگي هستند، و بطور يقين مهزم به شكست اند، در طول تاريخ تجربه شده است كه: احزاب غير الهى محكوم به شكست وانقراض اند.

«جُنْدُ»: سپاه ناچيز. گروهك. تنوين آن براي تحقير است.

«هُنَالِكَ»: آنجا. مراد مكه است.

«مَهْزُومٌ»: شكست خورده.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ ﴿١٢﴾

پيش از اين مشركان هم قوم نوح و طايفه عاد (قوم هود) و فرعون (و فرعونيان) صاحب لشكر و قدرت (پيغمبران ما را) نيز تكذيب كردند. (١٢)
«قَبْلَهُمْ»: پيش از قوم قريش.

«ذُو الْأَوْتَادِ»: داراي ميخ ها. مراد از اوتاد، بناهاي بلند و كوه مانندي است كه همچون ميخ بر دل زمين نشسته است. (سوره: نباء آيه 7).

وَتَمُودٌ وَقَوْمٌ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ ﴿١٣﴾

و نيز قوم تمود و قوم لوط و اصحاب ايكه همان احزاب كفر و شرك اند، (كه پيغمبران را تكذيب كردند). (١٣)

إِنْ كُلُّ إِلَّا كَذَبَ الرَّسُلَ فَحَقَّ عِقَابُ ﴿١٤﴾

كه هر يك از اينان پيامبران را تكذيب كردند، پس عقوبت [من بر آنان] محقق و ثابت شد. (١٤)

ملاحظه مي نمايم: تكذيب يك پيامبر به منزله تكذيب همه پيامبران است.

يعني تمام آن احزاب و ملت هاي كه هر يك پيامبران خود را تكذيب كرد. «فَحَقَّ عِقَابُ» در نتيجه كيفر من بر آنان ثابت و مقرر شد.

وَمَا يَنْظُرُ هُوَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَّا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ ﴿١٥﴾

اينها (با اين اعمالشان) انتظاري نمي كشند مگر صداي مرگبار را كه پس از آن هيچ مهلتي به اندازه دوشيدن شتر نباشد. (١٥)

مشركان و كفار مكه جز يك صداي سخت و شديد انتظار نمي كشند كه اسرافيل در صور ميدهد و آنها بي هوش مي شوند.

«مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ» آن صداي سخت و شديد توقف و تكرارى ندارد.

ابن عباس (رض) گفته است: يعنى برگشتى ندارد. (تفسير طبرى ٨٤/٢٣).

و مفسران گفته‌اند: یعنی وقتی این صدای شدید بیاید، حتی یک لحظه و به اندازه‌ی یک «فواق» تأخیر ندارد.

فواق عبارت است از فاصله بین دو نوبت دوشیدن شتر، پس صیحه و فریاد شدید در وقت مقرر و بدون تقدیم و تأخیر فرا می‌رسد.

زمخشری گفته است: منظور این است که فقط یک نفخه می‌باشد، نه دوباره میشود و نه تکرار می‌گردد. (کشاف ۵۹/۴).

«صَيْحَةٌ وَاحِدَةٌ»: یکی از عذاب‌های دنیوی خداوند است. برای تفصیل مفهوم «صَيْحَةٌ»: (مراجعه شود سوره‌های: هود آیات 67 و 94، حجر / 73 و 83، مؤمنون / 41، یس آیات 29 و 49 و 53). یعنی صیحه یکباره همه جا و همگان را فرا می‌گیرد و درها به روی انسان‌ها بسته میشود. نه رهایی از آن ممکن است و نه پشیمانی سودی دارد و نه فریادها به جانی می‌رسد.

وَقَالُوا رَبَّنَا عَجَلْ لَنَا قِطْنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ﴿١٦﴾

و کافران (به تمسخر و غرور) گفتند: ای خدا، حساب نامه اعمال ما را تعجیل کن و پیش از روز حساب انداز. (۱۶)

در این آیه مبارکه کفار مکه به طریق مسخره آمیز و ریشخند می‌گفتند: خدایا! اگر قضیه چنان است که محمد می‌گوید، سهم و نصیب ما را از عذابی که وعده داده‌ای قبل از فرا رسیدن روز قیامت تعجیل نما.

مفسران گفته‌اند: همان‌گونه که در جایی دیگر از قرآن، الله متعال در رابطه با آنان می‌گوید: «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ»، این را نیز به صورت استهزا گفته‌اند.

«قِطْنَا»: بهره و نصیب ما را. سهمیه و قسمت ما را. نامه نوشته ما را با توجه به اینکه معنی «قِطٌّ» صحیفه مکتوبه، یعنی کاغذی که چیزی بر آن نگارند، مفهوم آیه چنین میشود: پروردگارا نامه اعمال ما را پیش از روز جزا به دست ما برسان، تا آن را بخوانیم و ببینیم که ما چه کاره‌ایم (ملاحظه شود: المختصر فی تفسیر القرآن، روح المعانی). خواننده گان محترم!

تکذیب پیامبران، سنت همیشگی معاندان و دشمنان در طول تاریخ بوده است در آیه متذکره به سرنوشت شوم امت‌های شش تن از انبیای قبل از اسلام اشاره بعمل آمده است، تا باشد که کفار زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم از این حوادث عبرت بگیرند و هم پیامبر و مؤمنان به این حقیقت پی ببرند که: تکذیب انبیاء سابقه دیرینه در تاریخ بشریت دارد و چیز جدیدی نیست.

از جمله قوم نوح در آب غرق شدند، «فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ» (عنکبوت، 14). خداوند آنان را با طوفانی موج ساز در بحر گرفتار کرد.

قوم عاد که حضرت هود را تکذیب کردند به وسیله‌ی طوفان شد و سخت از پای درآمدند، «فَأَهْلَكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ» (حاقه، 6). با بادی پر صدا، سرد و طغیانگر هلاک شدند. قوم فرعون در امواج نیل هلاک شدند، «أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ» (بقره، 50). ما آل فرعون را غرق کردیم.

قوم ثمود که حضرت صالح را تکذیب کردند با صیحه‌ای آسمانی نابود شدند، «إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ» (قمر، 31). با صیحه‌ای آنگونه نابودشان کردیم که به صورتی که مانند خار و خاشاک خرد شده در آغل چهار پایان است در آمدند.

قوم لوط با زلزله و سنگ‌های آسمانی، «إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا» (قمر، 54). ما با فرستادن سنگ هلاکشان کردیم.

اصحاب‌ایکه که حضرت شعیب را تکذیب کردند باصاعقه به هلاکت رسیدند. «فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ» (حجر، 79). ما از آنان انتقام گرفتیم.

باید متذکر شد که: بیان تاریخ پر عبرت گذشتگان، نمونه‌ای روشن از ذکر بودن قرآن است که در آیه‌ی اول خواندیم: در این هیچ جای شکی نیست که: تکذیب يك پیامبر به منزله تکذیب همه پیامبران است. روز قیامت، روز حساب و محاسبه است.

کافران، تهدیدهای الهی را به تمسخر و استهزا می‌گرفتند و به اثر این غرور و لجابت، انسان‌ها است که به استقبال خطر بروند.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (17 الي 26) مبحث داستان وقصه‌ی حضرت داوود علیه السلام به بیان گرفته میشود.

اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَادْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿١٧﴾

بر آنچه می‌گویند صبر کن و داوود بنده ما را که دارای امکانات [متعدد] بود به یاد آور، بنده ما داود صاحب قدرت و توبه‌کار [به سوی خدا] بود. (۱۷)

«الْأَيْدِ»: قدرت و قوت.

«ذَا الْأَيْدِ»: دارای سلطه و قدرت. مراد قدرت جسمانی، و توانایی انجام طاعت و عبادت، و سلطه کامل در سیاستمداری و مملکت‌داری است.

«أَوَّابٌ»: کسی که بسیار به الله پناه ببرد و برگردد. کسی که از آنچه خدا از آن خوشش نمی‌آید دست بکشد و به سوی آنچه خدا از آن خوشش می‌آید برگردد (ملاحظه شود سوره: اسراء / 25).

«إِصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ»: ای محمد! در مقابل تکذیب آنان شکیبیا باش که به طور یقین الله تو را بر آنان کامیاب و پیروز می‌گرداند.

مفسر صاوی در «حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین» میفرماید: این آیه متضمن تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم و تهدید کفار است. (صاوی ۳/۳۵۳).

«وَ أَدْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ» بنده ما داوود، همان پیامبر شاکر و شکیبیا را یادآور باش که در دین و بدن توانا بود.

در حدیث شریف آمده است که داوود علیه السلام یک روز را روزه می‌گرفت و روز دیگر را می‌خورد، نصف شب را می‌خوابید و یک سوم آن را به قیام می‌گذراند و باز یک ششم آن را می‌خوابید و چون با دشمن روبرو می‌شد، هرگز پا به فرار نمی‌گذاشت.

همچنین در حدیث شریف آمده است: «داوود علیه السلام عابدترین بشر بود».

«إِنَّهُ أَوَّابٌ»: «هر آینه او اواب بود» اواب: کسی است که از هر چه خداوند متعال آن را ناپسند می‌دارد، بازگشته و به سوی آنچه که دوست دارد، باز می‌گردد. به پیشگاه خدا رو می‌آورد و توبه می‌کند البته فقط کسی این توان را دارد که در دین نیرومند باشد.

الإمام أبو حیان، محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان الأندلسی میفرماید: از آنجایی که گفته مشرکین استهزا به دین بود، خدا به پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور داد که در مقابل آزار آنها صبور باشد. و داستان و قصه «داوود، سلیمان و ایوب» و غیره را بازگفته است که در مقابل مشکلاتی که با آن روبرو شدند شکیبیا بودند تا اینکه الله تعالی فراخی

و اسانی را در کارشان فراهم کرد و بهترین سر انجام یافتند، پس تو نیز آنچنان صبور باش، و سرانجام کارت بهترین سرانجام می شود. (البحر ۳۹۰/۷).

در این سوره مبارکه به تأریخ و سرگذشت نه نفر از انبیاء علیهم السلام اشاره به عمل آمده است که از جمله داستان سه نفر از این انبیا نسبتاً به تفصیل و شش نفر آن به طور اجمال مطرح و بیان گردیده است.

اولین شخصیت از این انبیاء حضرت داود علیه السلام است که با ده کمال ستایش گردیده است.

- مونه صبر برای پیامبر اسلام صلی الله محمد صلی الله علیه وسلم است:
«اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ﴿۱۷﴾».

- بندگی خداوند. «عَبَدْنَا»
 - بازگشت به خدا و انابه‌های پی در پی. «إِنَّهُ أَوَّابٌ»
 - قدرت داشتن. «إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ».
 - تسخیر کوه‌ها و هم نوایی آنها با او. «يُسَبِّحُنَّ مَعَهُ».
 - عرضه‌ی پرندگان بر او. «وَو الطَّيْرَ مَحْشُورَةً».
 - هم نوایی آنها در انابه با او. «كُلُّ لَهٗ أَوَّابٌ».
 - حاکمیت و حکومت. «شَدَدْنَا مُلْكَهُ».
 - حکمت الهی. «آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ».
 - داوری حق و فیصله دادن به اختلافات. «فَصَلَ الْخِطَابِ».
- قابل تذکر است که: در قرآن عظیم الشان، در چندین آیه از پرندگان سخن به میان آمده است، از جمله:

اول: در داستان: حضرت ابراهیم و زنده شدن چهار پرنده. «فَخَذُ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ» «بقره، 260.» که پرندگان وسیله آشنایی با توحید و معادشناسی قرار میگیرند.

دوم: یکی از معجزات حضرت عیسی ساختن مجسمه‌ای از يك پرنده بود که با دمیده شدن نَفْس حضرت حیات گرفت. «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا» (مائده، 110).

سوم: در این آیه پرندگان هم نوا با داوود میشوند. «وَو الطَّيْرَ مَحْشُورَةً»
چهارم: ههد که برای سلیمان خبر آورد و نامه رسانی کرد. «أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَهُ إِلَيْهِمْ» (سوره نمل آیه 28).

پنجم: پرندگان منطق دارند و انبیا آنرا میدانند. «عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ» (نمل، 16).
 ششم: پرندگانی که وسیله‌ی نابودی دشمنان میشوند. «وَو أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ» (سوره: فیل آیه 3).

ششم: پرندگان، تسبیح و نماز آگاهانه دارند. «كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ» (نور، آیه 41).

زندگی نامه داوود علیه السلام:

بعد از وفات حضرت موسی علیه السلام «یوشع» پسر «نون» جانشین او گردید.
 «یوشع» بنی اسرائیلی ها را روانه خاک فلسطین کرد. اولین شهری را که تصرف کردند «اریحا» یا اورشلیم بود.

بعد از وفات حضرت «یوشع» مدت 356 سال قوم بني اسرائيل پادشاهي نداشتند ولي چند نفر از خودشان را به عنوان سرپرست انتخاب کردند. ولي فلسطيني ها، عمالقه و آرامي ها آنها را مورد ستم قرار مي دادند، حتي در يك جنگ بني اسرائيلي ها شکست خوردند و دارايي و فرزندانشان اسير شدند.

تابوتي که تورات در آن بود نام آن تابوت عهد بود بني اسرائيلي ها طبق معمول آن را به جهت تيمن و برکت آن، در هر جنگي آن را با خود حمل ميکردند. اتفاقاً در جنگي آن را از دست دادند و به دست دشمن افتاد و يهودي ها در اين مورد بسيار ناراحت شدند.

در سال 1040 قبل از ميلاد عيسي، معتمدان بني اسرائيلي ها پيش «صموئيل» که يك پيغمبر بود رفتند و گفتند: پادشاهي را براي ما انتخاب کن تا اينکه از او اطاعت کنيم و در زمان جنگ از فرمان او پيروي کنيم. طوريکه (درايه 246 سوره بقره) داستان ان تذکر رفته است:

«داؤود عليه السلام» يکي از پيغمبران بني اسرائيل است که در فاصله سال هاي 970-1033 قبل از ميلاد مسيح مي زيسته است. نام پدر حضرت داؤود «يسي» بوده است. پدرش يهودي بوده است و در شهر بيت اللحم زندگي کرده و هم در آنجا وفات فرموده است و عمر او در حدود صد سال بوده است سي و سه پسر داشته است که يکي از آنها حضرت داؤود بوده است و هر سه پسرش در جنگ طالوت با جالوت شرکت داشته اند، چنانکه جالوت به وسيله حضرت داؤود به هلاکت رسيد و در نهايت بعد از مرگ طالوت مردم حضرت داود را به جاي طالوت انتخاب کردند.

حضرت داؤود عليه السلام غير از اين که سلطان وقت بود، داراي مقام نبوت بود و کتاب آسماني او «زبور» نام دارد.

روزي حضرت داؤود عليه السلام سوابق بزرگواراي وصف ناپذير حضرت ابراهيم عليه السلام، حضرت اسحاق عليه السلام و حضرت يعقوب عليه السلام را مطالعه مي کرد در دل خود گفت: خدايا اين بزرگواران به وسيله چه طاعت و عبادتي بدین درجه ممتاز رسیده اند؟ خداوند حضرت داؤود را مورد عتاب قرار داد و بر او وحی کرد و فرمود: اي داود من اين شخصيت ها را به چنان درد و ابتلائي گرفتار کردم که قابل تحمل براي هر کس نيست ولي ايشان بر اين مصيبت ها صبر جميل را نشان دادند تا به اين درجه عظيمي رسيدند.

حضرت داؤود عليه السلام گفت: من هم مي توانم چنين صبري را بر ابتلا داشته باشم. بعداً حضرت جبرئيل نازل شد و گفت: اي داؤود بسيار آسوده بودي ولي خودت را به مصيبت گرفتار کردی پس خودت را براي صبر کردن بر مصيبت آماده کن. گویا حضرت داؤود عليه السلام در حدود 99 همسر داشته است. يک پسر به نام «اوريا» پسر حنان به دختری به نام سابغ دختر شائع علاقه داشت و مي خواست با او ازدواج کند تقدير الهي حضرت داؤود عليه السلام لشكري را براي جهاد آماده کرد و با توجه به اينکه اين پسر علاقه به جهاد داشت شرکت کرد ولي مدت زيادي گذشت آن جوان پيدا نشد و هيچ کس او را نديد و از طرفي حضرت داؤود عليه السلام هنگامی که آن دختر را مي بيند و گویا اين زن مادر حضرت سليمان است. (تفاصيل در: زندگاني پيامبران، استاد محمد شلماشي مترجم احمد نور بخش، طبع (عقرب) 1394 شمسي، 1436 هجري، 1437 قمری).

عبادت حضرت داوود علیه السلام:

مفسرین در باره عبادت و انا به حضرت داوود علیه السلام می نویسند: داوود علیه السلام بسیار انابه می کرد و در همه امور زندگی به خداوند روی می آورد و این توجه دائمی سبب قدرت او بود. و در این هیچ جای شک نیست که: انسان در اثر تکامل معنوی می تواند طبیعت را با خود همراه کند. «سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ»

همچنان یکی از عمل انقلابی داوود علیه السلام که: در آیه 251 سوره بقره بدان اشاره شده آمده است «وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ...» آن همه الطاف الهی را به دنبال داشت. «سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ... شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ»

- در ضمن قابل تذکر است که: حضرت داوود، از جمله پیامبرانی است که نبوت و سلطنت را با یکدیگر داشته است. «شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ»

داستان طالوت:

بعد از وفات موسی و هارون علیهما السلام، یکی از پیغمبران بنی اسرائیل (یوشع بن نون) سرپرستی بنی اسرائیل را بعهده گرفت. یوشع آنها را وارد فلسطین (سرزمین مقدس) نمود زیرا قبلاً در زمان موسی بدان وعده داده شده بودند. اوسرزمین رامیان آنها تقسیم نمود و تا وفات کرد مسئولیت رهبری آنها بعهده داشت. بعد از وفات یوشع مسئولیت رهبری آنها به مدت 356 سال به قضاتی از آنها واگذار گردید. این مقطع زمانی را دوران حکومت قضات مینامند.

در این مقطع ضعف و سستی به بنی اسرائیل روی آورد و معاصی و منکرات در میان شان رواج پیدا کرد. از شریعت روگردان شدند. بت پرستی وارد صفوف ایشان گردید. در نتیجه خداوند اقوام و ملت های پیرامون را بر آنها مسلط گردانید. عمالقه و آرامیون و فلسطینی ها بر آنها تاختند و در هر جنگی که میان آنها و دشمنانشان در میگرفت بیشتر گرفتار شکست میشدند تا پیروزی.

مورخین می نویسند که: طالوت، نه از نسل نبوت بود و نه از نسل پادشاهی، بلکه چوپان یا دباغی بود فقیر، و در بنی اسرائیل سنت بر آن بود که پیامبران از سبط «لاوی» و پادشاهان از سبط «یهودا» بر می خاستند و چون طالوت از تبار هیچ یک از این دو سبط نبود - انوار القرآن [بنی اسرائیل از پذیرش تولیت و امارت وی سر باز زدند. (مراجعه شود سوره بقره آیه 247)

طالوت به عنوان پادشاه بنی اسرائیل تعیین گردید، خداوند او را تایید کرد و تابوتی را که از آنها ستانده بودند به وی بازگردانید. لشکریانی قوی و شدید برگزید و آنها را جهت جنگ با دشمن از شهر خارج کرد. در میان راه زمانی که مسیر فراوانی طی کرده و به شدت تشنه بودند. گذرشان بر رودخانه ای افتاد. طالوت آنها را امتحان کرد و گفت: کسی حق ندارد از این آب بنوشد مگر به مقدار یک مشت. این عمل امتحانی بود تا اندازه ای اراده و توان آنها را دریابد. (مراجعه شود به سوره بقره آیه 249)

جز تعداد خیلی از این لشکر عظیم (که بنا به قولی که سدی نقل کرده 8 هزار نفر بودند) با او ماندند، همگی از آب مذکور نوشیدند. 319 نفر با او باقی ماندند و بقیه را که فاقد اراده ای قوی بودند با خود نبرد و از لشکر اخراج کرد. با این عده ای قلیل به جنگ با بت پرستان فلسطینی رفت. فرمانده لشکر دشمن، شخصی بنام جالوت بود که بسیار خشن و

شدید به نظر می آمد و مردم از او می ترسیدند بنی اسرائیل ترسیدند و گفتند: توان رو یا رویی با جالوت را نداریم. (سوره بقره آیه 249)

طالوت مبارزه طلبی کرد. جوان کوچکی بنام داود به جنگ او رفت. داود از سبط یهودا بود و چون کم سن بود، اصلاً به نظر نمی رسید که فرد کم سن و سالی همچو او در میان جنگجویان وجود داشته باشد. چون رو در روی جالوت قرار گرفت، او را مورد تمسخر قرار داد و گفت: بر گرد من نمیخواهم تو را بکشم، داود در جواب گفت: ولی من قصد دارم تو را بکشم. بعد مبارزه میان آنها شروع شد و داود جالوت را کشت. بدنبال آن لشکریانش شدیدترین شکست را خوردند و داود پیروز گشت. «فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدَ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ» (بقره: 251).

یعنی: سپس به فرمان خدا ایشان را شکست دادند و داود جالوت را کشت و خداوند حکومت و حکمت بدو بخشید و از آنچه می خواست بدو یاد داد.

بعد از این روی داد، نام داود در میان بنی اسرائیل درخشیدن گرفت و پیروزی های پی در پی توسط وی نصیب بنی اسرائیلیان گشت و خداوند بنی اسرائیل را بعد از ذلت و پستی دوباره عزت بخشید.

بعد از وفات طالوت بنی اسرائیل بر بیعت با این جوان (داود) اتفاق حاصل کردند و او را بعنوان پادشاه خود برگزیدند. در آن هنگام عمرش از 30 سال تجاوز نمی کرد با عدل و دادگری بر قوم خود حکمرانی می کرد و سیاست اعمال مساوات را میان ایشان در پیش گرفت و احکام تورات را بر آنها تطبیق فرمود. تا اینکه خداوند زبور را بر وی فرستاد که یکی از کتب چهارگانه ی آسمانی است. (منبع: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم؛ مؤلف: شیخ علی صابونی، مترجم: محمد ملازاده).

و خداوند متعال در انتهای این داستان چنین پیامبر صلی الله علیه وسلم را خطاب قرار میدهد: «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ * تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ». (سوره بقره: 252). «و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، زمین را فساد فرامی گرفت، ولی خداوند نسبت به جهانیان، لطف و احسان دارد. اینها، آیات خداست که به حق، بر تو می خوانیم؛ و تو از رسولان (ما) هستی».

قابل تذکر است که طالوت پیامبر برگزیده خداوند نبود، بلکه فرد صالحی بود که خداوند متعال بواسطه ی پیامبرش به مردم خبر داد که طالوت را بعنوان فرمانده لشکر خود پذیرا شوند، یعنی خداوند متعال او را بعنوان فرمانده برگزید ولی وی را پیامبر نکرده بودند. و پیامبرشان، طالوت را از طرف خداوند به عنوان فرمانروای آنها تعیین کرد تا در این کار آنها را فرماندهی نماید، کسی که فرماندهی و رهبری را خوب انجام می دهد.

إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعُشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ ﴿١٨﴾

همانا ما کوه ها را مسخرورام کردیم تا شبان گاه و هنگام برآمدن آفتاب تسبیح گویند. (۱۸) در این آیه مبارکه مبحث مسخر گردیدن کوه ها برای داوود علیه السلام و اینکه از صبح تا شام با او تسبیح گویند آمده است. تسبیح کوه ها امری است حقیقی و برای حضرت داوود علیه السلام از جمله معجزه وی به شمار می رفت. طوری که الله تعالی در (آیه 10 سوره سبأ) میفرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ...». (و همانا

داوود را از سوی خود فضیلتی دادیم (و گفتیم): ای کوه‌ها! با او (در تسبیح خدا) هم نوا شوید و (ای) پرندگان! (همراهی کنید).

وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلُّ لَهُ أَوَّابٌ ﴿١٩﴾

پرندگان را نیز دستجمعی مسخر او کردیم (تا همراه او تسبیح خدا گویند) و همه اینها بازگشت کننده به سوی او بودند. (۱۹)

در آیه متبرکه بر مطیع کردن پرندگان به حضرت داوود علیه السلام ذکر بعمل آمده است که: در اطراف آن جمع می شدند، و مصروف تسبیح خوانی میشدند و به امرش منقاد بودند. طوری که کوه ها و پرندگان به عبادت خدا می پرداختند و او را تقدیس کرده و تسبیح خوان بودند.

ابن کثیر فرموده است: پرندگان همزمان با تسبیح داود، تسبیح نموده و کلمات او را تکرار میکردند. در هوا توقف نموده و با او تسبیحات را زمزمه میکردند. و همچنین کوه‌های سر به فلک کشیده ذکر و تسبیحات او را باز می گفتند و با پیروی از او تسبیح خوان بودند. قتاده گفته است: «أَوَّابٌ» یعنی مطیع و فرمانبردار. (مختصر ۱۹۹/۳).

«مَحْشُورَةً»: گرد آمده و جمع آوری شده.

«كُلُّ لَهُ أَوَّابٌ»: همگی فرمانبردار داود بودند و به سوی او بر می گشتند.

جملگی فرمانبردار خدا و خاضع در برابر مشیت الله بودند و هستند (ملاحظه شود: سوره: انبیاء آیه: 79).

وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ ﴿٢٠﴾

و فرمانروایی و سلطنت او را استوار داشتیم و به او حکمت و قدرت قضاوت عادلانه دادیم. (۲۰)

پروردگار با عظمت برای داوود علیه السلام پادشاهی با هیبت و شکوه و با وسایل و لشکر، نیرومند اعطا ساخت، و او را با نبوت و علم و با سخن فیصل که حسن خطابه و عدالت در حکم را شامل بود کرامت بخشید.

«شَدَدْنَا»: تقویت کردیم و استحکام بخشیدیم. پا برجای و استوار نمودیم.

«مُلْكُهُ»: شاهی و حکومت او را. مملکت و کشور او را.

«الْحِكْمَةَ»: شناخت اسرار اشیاء و اصابت در گفتار و کردار (ملاحظه شود سوره: آل عمران آیه: 48).

«وَ فَصَّلَ الْخِطَابِ»: و گفتاری روشن و واضح به او دادیم که هر شنونده‌ای آن را می فهمید. (طبری گفته است: «فَصَّلَ الْخِطَابِ» یعنی گفتار و حکم و خطبه‌ی فیصله دهنده).

مجاهد میگوید: «فصل الخطاب» عبارت از نفوذ فیصله بخش در کلام و حاکمیت و داوری است، که این تمام سخنان وی را شامل می شود.

شیخ قرطبی در باره «فصل الخطاب» فرموده است: یعنی تعبیری که حق و باطل را از هم جدا می سازد. (تفسیر قرطبی ۱۶۲/۱۵).

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: پادشاهی و سلطنت داود استوار بود و مملکت را با عزم و اراده و حکمت اداره می کرد. و در کنار حکمت و نیرومندی، رأیش قاطع و بدون شک و تردید بود. و چنین سیاستی نهایت کمال حکمت را نشان می دهد.

وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ﴿٢١﴾

و آیا ماجرای داد خواهان به تو رسیده است، وقتی که بر دیوار عبادتگاه (داود) بالا شدند (و بر او فرود آمدند). (۲۱)

معنی و مفهوم آیه مبارکه که بطور استفهام برای ایجاد شگفتی و تشویق شنونده به شنیدن مطالبی است که به او گفته می‌شود همین است که: ای محمد! آیا خبر آن جماعت به شما رسیده است که با هم در نزاع بودند و در موقع اشتغال داود به طاعت و عبادت، مسجد او را در بر گرفتند؟

«الْخَصْمِ»: دشمن. مفرد و مثنی و جمع و مذکر و مؤنث در آن مساوی است و در اینجا مراد طرفین دعوی است.

«تَسَوَّرُوا»: از دیوار بلند بالا رفتند.

میگویند که الله تعالی؛ دو فرشته را به هیأت دو خصم به سوی داود علیه السلام فرستاد که او را متوجه و متنبه به خطایی گردانند که از وی سر زده بود تا توبه کند. آن دو فرشته از بالای دیوار محراب عبادت و نمازش نزد وی فرود آمدند.

از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «داوود علیه السلام زن اوریا - یکی از فرماندهانش - را در حال غسل دید و دلبسته و شیادای وی شد پس شوهرش را در جنگ پیش افکند تا به قتل رسید آن‌گاه چون عده وی سپری شد، از وی خواستگاری کرد و او را به عقد خویش درآورد. بعداً آن دو فرشته، از دیوار محل عبادت وی بالا آمده و قضیه‌ای را پیش وی افکندند که در کتاب الله حکایت آن را میخوانیم. و داوود علیه السلام سجده‌کنان بر زمین افتاد پس خداوند متعال بر او آمرزید و توبه‌اش را پذیرفت». اما ابن‌کثیر میگوید: «مفسران در اینجا داستانی (نظیر روایت یاد شده ابن عباس (رض) را نقل کرده‌اند که بیشتر آن برگرفته از اسرائیلیات است و حدیثی در این مورد به ثبوت نرسیده است و هر چند ابن ابی حاتم در این باب حدیثی را روایت کرده است، اما سند آن حدیث صحیح نیست پس بهتر آن است که به صرف خواندن این داستان بسنده کنیم و حقیقت آن را به خداوند متعال موکول نماییم زیرا قرآن حق است و آنچه که قرآن متضمن آن می‌باشد، نیز حق است. بعضی دیگر از علمای اسلام نیز - همانند ابن‌کثیر - منکر صحت این داستان شده و گفته‌اند: «آن دو تن که از دیوار محراب بر داوود علیه السلام بالا آمدند، دو فرشته نه بلکه دو بشر بودند که حقیقتاً درباره گوسفندان خویش باهم دعوی و مراغه داشتند. (حق نیز همان است که ابن‌کثیر فرموده است: زیرا چنین عملی از پیامبر خدا داوود علیه السلام بسیار بعید است و چنین روایتی از رسول الله ص به ثبوت نرسیده و به احتمال بسیار از اسرائیلیات و منابع اهل کتاب است.)»

إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ ﴿٢٢﴾

چون بر داود (ناگهانی) وارد شدند پس او از آنان ترسید، گفتند: مترس! ما دو مدعی هستیم که یکی از ما بر دیگری ظلم کرده است، پس در میان ما به حق و عدل فیصله و داوری کن، و ظلم روا مدار و ما را به راه راست راهنمایی فرما. (۲۲)

«وَلَا تُشْطِطْ»: از حق دور مشو. دور از حقیقت مگو.

مفسران میفرمایند بعد از اینکه از بالای حصار و دیوار نزد او رفتند، در نتیجه داود از آنها بیمناک و در هراس شد.

داؤود گفت: که چرا بدون اجازه داخل عبادتگاه شده اید و چرا از دروازه وارد نشدند، و در زمانی وارد شدند که داود آن را به عبادت اختصاص داده بود. «قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ» گفتند: از ما نترس، ما دو نفر متخاصم هستیم که بعضی به دیگری ظلم روا داشته است.

«فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ لَا تُشْطِطْ» در بین ما به عدالت قضاوت کن، و در صدور حکم جور و ستم روا مدار. «وَ اِهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ» و ما را به راه راست و حق هدایت نما.

ابن کثیر میفرماید: «داؤود علیه السلام هدایت فرموده بود که؛ در آن روز کسی نزد وی نیاید و او را در خلوت عبادتش تنها بگذارند پس بناگاه با دو تن که به شکلی غیر عادی از دیوار بالا آمدند روبرو شد و از این حالت غیر عادی هراسید. «گفتند: نترس، ما دو طرف دعوا هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده است پس میان ما به حق داوری کن و جور نکن» یعنی: در حکم و فیصله خویش، از حق دور نشو «و ما را به راه راست راهنمایی کن» یعنی: در این قضیه ما را به سویی حق راهنمایی کرده و بر حق و ادارمان کن. (تفسیر انوار).

إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفُنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ﴿٢٣﴾

این برادر من است، نود و نه میش دارد و من یک میش دارم، گفته است: این یکی را هم به من واگذار. و در گفتگو مرا مغلوب ساخت. (۲۳) برخی از مفسران بدین عقیده اند که: منظور از گوسفند، زن است. پس معنی آن چنین می شود؛ او نود و نه زن دارد و من فقط یک زن دارم.

«فَقَالَ أَكْفُنِيهَا» گفت: آن را به من بده و آن را تحت تکفل من قرار بده. «وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ» و در خصومت بر من غلبه یافته و چیره شده است و در سخنوری بر من فشار آورده و سخت گرفته و بر من چیره شده است. یعنی: برادرم بر من در دعوی غالب آمده زیرا در طرح حجت از من تواناتر است. «قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ» داؤود گفت: قطعاً او را در مطالبه‌ی میش تو برای اینکه میش های خودش یک‌صد میش بشوند به تو ظلم کرده است. (تفسیر صفوة التفسیر محمد علی صابونی).

«نَعْجَةً»: گوسفند. میش. «أَكْفُنِيهَا»: یعنی کفالت و سرپرستی آن را به من واگذار. آن را بهره من گردان. مراد به تملک او در آوردن آن گوسفند و دادن آن بدو است و از ماده (کفل) به معنی سرپرستی، یانصیب (ملاحظه شود: نساء:آیه: 85، حدید: آیه: 28).

«عَزَّنِي»: از عزت به معنای غلبه است. یعنی مرا مغلوب کرده است و بر من چیره شده است.

جمله «أَكْفُنِيهَا» یعنی کفالت آن را به من واگذار و این کنایه از بخشش و هدیه است و «عَزَّنِي» از عزت به معنای غلبه است.

قابل یاد آوری است که: انسان ذاتاً، حریص و زیاده طلب است و هیچ وخت از مال دنیا سیر نمی شود. در مفهوم کلمه «أَكْفُنِيهَا» (بر خلاف نظریه برخی از علماء است که معتقدند که؛ آزادی در رسیدن به شهوات و غرایز را وسیله آرامش می دانند و می گویند: انسان

همین که سیر شد آرام می‌شود.

در ضمن باید گفت: آن‌عه اشخاصیکه قصد و نیت تصاحب حقّ دیگران را در سر می‌پروراندند، مقدمات حقوقی و استدلالی کار خود را هم برای محکمه از قبل آماده می‌سازند. طوری‌که این فهم را در داستان داؤود علیه‌السلام مطالعه نمودیم.

قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نِعَجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لِيَبْغِيَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ﴿٢٤﴾

(داؤود) گفت: بی‌شک او با درخواست اینکه می‌شت (را به او بدهی تا آن را) با می‌ش‌های خود اضافه کند به تو ظلم و ستم کرده است. و حقا که بسیاری از شریکان به همدیگر ظلم می‌کنند، مگر آنانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند و لی چنین کسانی بسیار اندک و کم هستند. پس داود دانست که ما او را آزموده‌ایم، بنابر این، از پروردگار خویش آمرزش خواست و به سجده افتاد و توبه و انابه کرد (۲۴)

ابو حیان گفته است: مفسران در مورد این قصه چیزهایی را یادآور شده‌اند که با مقام و منزلت پیامبران تناسب ندارد و آن را به طور کلی کنار نهادیم. و آنچه از ظاهر آیه درک می‌شود این است: آنانکه محراب را محاصره کرده بودند، انسان بوده و از غیر راه معمولی نزد او رفته بودند. و در غیر وقت نشستن به قضاوت وارد شده بودند. و چون تک و تنها برای عبادت در محراب بود، ترسید او را ترور کنند، پس وقتی معلوم شد برای فیصله آمده‌اند و دو نفر آنها برای داد خواهی نمایان شدند- همان طور که در قرآن آمده است- از آن گمان از خدا طلب بخشودگی کرد. و در مقابل خدای عز و جل سر سجده را بر زمین نهاد. و ما به طور یقین می‌دانیم و ایمان داریم که پیامبران از خطا و تبهکاری معصوم و دورند؛ زیرا اگرچنین امری را جایز بدانیم، دیگر شرایع باطل گشته و به گفته آنان اطمینان نخواهیم داشت.

«الْخُلَطَاءِ»: جمع خَلِيط. آمیزشکاران. آمیزگاران. شرکاء. مراد آشنایان و شریکانی است که با هم سر و کار دارند و اغلب اموال یا احشام خود را با هم می‌آمیزند.

«رَاكِعًا»: کرنش کنان. سجده‌کنان. خاشعانه (سوره: بقره آیه 43، آل عمران آیه 43، مائده آیه 55). تعبیر «رَاكِعًا»: یا به خاطر آن است که رکوع مقدمه سجده بوده و یا اینکه به معنی خود سجده است، چرا که رکوع و سجود هر دو به معنی انحاء و خمیدن است، و گاهی هم به معنی مطلق خشوع و خضوع می‌باشد.

«أَنَابَ»: از کرده خویش پشیمان شد و برگشت. توبه کرد. کرده داود، شتاب در صدور حکم قضاء بر اثر وضوح موضوع، و یا گمان بردن کشتن خود توسط طرفین دعاوی، و خوف بیجا از بندگان با وجود حضور یزدان بود. (تفسیر نور: خرمدل)

درس و عبرت قرآنی همین است که انسان و بخصوص حکام نباید در اصدار حکم و فیصله عجولانه و بر اساس شنیدن سخن یکی از طرفین حکم نماید.

طوری‌که ملاحظه شد؛ حضرت داؤود علیه‌السلام با شنیدن نظر یک طرف دعوا قضاوت کرد و فرمود:

«لَقَدْ ظَلَمَكَ» و به همین دلیل بود که از پروردگار خویش عذر خواست.

خواننده گان محترم!

برخي از مفسران در ذکر داستان حضرت داؤود علیه السلام مرتکب اشتباهی بزرگ شده‌اند و در تفسیرهای خود بدون تحقیق و بررسی دقیق، اقوالی را از اهل کتاب آورده‌اند که سند و بنیان ندارد و نباید به آن اعتماد کرد؛ زیرا جزو قصه و اخبار اسرائیلیان می‌باشند که با روح و مبنای عقیده‌ی اسلامی در مورد «عصمت پیامبران» منافات دارند. از جمله این اخبار پرحیله و نیرنگ روایتی است در مورد عشق حضرت داؤود به زن یکی از فرماندهان سپاه خود که خلاصه آن چنین است: «روزی داؤود در پشت بام منزل خود گردش می‌کند.

زنی را در حالت حمام گرفتن می‌بیند، و عاشق آن می‌شود، این زن همسر یکی از فرماندهان سپاه او به نام «اوریا» بود. داؤود می‌خواهد آن زن آزاد شود و با او ازدواج کند. پس شوهری را به جنگ می‌فرستد و بیرق قوماندانی سپاه را به او می‌دهد و فرمان پیشروی به وی صادر می‌کند، و پیروز می‌شود.

چندین بار او را به میدان جنگ می‌فرستد تا سرانجام کشته می‌شود و داؤود با زنش ازدواج می‌کند. تا آخر دروغ‌ها و افتراها از این قبیل می‌نویسند. این کثیر گفته است: بسی از مفسران اخبار و قصه‌هایی را نقل کرده‌اند که جز و اسرائیلیات می‌باشند. و بعضی آنها بدون شک، کذب و دروغ محض‌اند.

امام بیضاوی گفته است: این که گفته‌اند: حضرت داود چندین بار «اوریا» را به میدان فرستاد و به او دستور پیشروی داد تا کشته شد و با زنش ازدواج کرد، دروغ و افترا و ناروا می‌باشد، از این رو حضرت علی رضی الله عنه گفت: هر کس داستان حضرت داود را مانند قصه گویان بازگوید، او را یک‌صد و شصت تازیانه می‌زنم که حد دروغ بستن به پیامبران همان است. و درست این قصه آن است که محققان و پیشوایان و دانشمندان تفسیر آورده‌اند که عبارت است از: حضرت داود علیه السلام قسمتی از وقت را به امور ملک و مملکت اختصاص داده بود. و قسمتی را به قضاوت و رسیدگی به اختلافات مردم، و بخش آخر آنرا در خلوت و با خواندن ذکر و تسبیح و ثنا در محراب و عبادت سپری می‌کرد. در موقع خلوت هیچ‌کس نزد او نمی‌رفت. تا از محراب خارج می‌شد. اما روزی با دو نفر که محراب را محصور کرده بودند روبرو شد. داود از آنها بیمناک شد و در دل خود قرار گذاشت تا آنها را بزند، اما آن دو او را مطمئن و آرام کردند و گفتند: ما دو نفریم که با هم اختلاف داریم. و یکی از آنها مشکل و خواست خود را آن‌طور که در قرآن است، بیان کرد و مسأله، نشان دهنده‌ی ظلم علنی، و غیر قابل تحمل و تأویل بود. از این‌رو داود به محض شنیدن این ظلم آشکار، بدون توجه به گفته‌ی طرف دیگر، حکم او را صادر کرد. و از طرف دیگر درخواست بیان نکرد و به دلیل او گوش نداد. و گفت: «با درخواست گوسفندت به تو ظلم کرده است... تا آخر، آنگاه خدا او را مورد عتاب قرار داد و به او تذکر داد که قاضی باید بعد از شنیدن اظهارات طرف دیگر حکم صادر کند. در تفسیر البحر ۳۹۳/۷، به اختصار. حقیقت بر ملا و درخشان همین است و دین خدا بر آن قرار دارد. در مورد می‌توانید به: تفسیر کبیر امام فخر رازی مراجعه کنید و دلایل دقیق در مورد مطالعه فرمایید. (تفسیر کبیر ۱۸۹/۲۶).

قابل یاد آوری است: اعراب از زن نیز کنایتاً به «نعجه» تعبیر کرده و زنان را به گاوهای ماده تشبیه می‌کنند. از این روی کسانی که داستان زن «اوریا» را مطرح می‌کنند، می‌گویند:

آن دو فرشته این داستان را به منظور تنبیه داوود علیه السلام و متوجه ساختن وی به اشتباهش مطرح کردند زیرا او در عین حالیکه خودش ده‌ها زن آزاد داشت، به زن اوریا نیز چشم دوخته بود. پس مرادشان از «**نعجه**»، زن اوریا بود.

و چنان‌که گفتیم، مفسران این داستان را رد کرده و آن را از داستان‌های اسرائیلی شناخته‌اند. امام شوکانی می‌گوید: «گناه داوود علیه السلام این بود که آن فرماندهش را در جنگ‌ها پیش فرستاد تا کشته شود و بعداً زنش را به نکاح گیرد. پس او کشته شد و داوود علیه السلام زنش را به نکاح گرفت. پس خدای متعال او را متوجه این گناهش گردانید و با فرستادن فرشتگانش به‌سوی وی، تلویحاً این معنی را به وی رساند تا آمرزش‌خواهی کند و از این خطایش توبه کند پس داوود علیه السلام آمرزش خواست و توبه وی پذیرفته شد». البته رأی ابن‌کثیر در مورد اسرائیلی بودن این داستان قبلاً بیان شد.

علما درباره اینکه آیا سجده در این آیه، سجده تلاوت است یا خیر؟ اختلاف نظر دارند. علمای احناف و مالکی‌ها برآنند که اینجا، جای سجده تلاوت است ولی شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند که اینجا جای سجده شکر است، نه سجده تلاوتی که به آن در قرآن امر شده است. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به تفسیر انوار القرآن)

یادداشت:

آیات متبرکه (24 و 25): چنانکه از حدیث بر می‌آید، از جمله آیات سجده تلاوت است.

فَعَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ ﴿٢٥﴾

(پس ما این قضاوت عجزلانه) را بر او بخشیدیم و او نزد ما دارای مقام والا و آینده نیک است. (۲۵)

«**وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ**» خداوند متعال برای داود علیه السلام گناهش را آمرزید و توبه‌اش را پذیرفت او را برگزید و مقربش ساخت و برایش نیکوترین جایگاه را در بهشت‌های پر از نعمت مهیا نمود.

«**زُلْفَىٰ**»: قربت و کرامت است، که بعد از بخشیدن گناه داوود علیه السلام به وی ارزانی شد. حسن ماب: حسن بازگشت و سر انجام نیک، یعنی رسیدن به بهشت است.

«**وَ حُسْنَ مَآبٍ**» و در آخرت سرانجامی نیکو، یعنی رسیدن به بهشت است.

يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴿٢٦﴾

ای داود! ما تو را در زمین خلیفه ساخته‌ایم، پس به حق در میان مردم حکم کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه الله منحرف می‌سازد، بی‌گمان آنانکه از راه الله منحرف می‌شوند، برای شان عذاب سخت است به خاطر آنکه روز حساب را فراموش کردند. (۲۶)

«**يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ**» «ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه گردانیدیم» یعنی به داوود علیه السلام گفتیم: ما تو را بر روی زمین خلیفه خویش گردانیدیم، یا تو را خلیفه و جانشین پیامبران پیش از تو گردانیدیم تا به معروف امر و از منکر نهی کنی «پس میان مردم به‌حق» یعنی: به عدالت «حکم کن» که این عدالت، عبارت از تعمیل حکم الله تعالی در میان بندگان می‌باشد.

ابو حیان گفته است: اینکه خدای متعال داود را در سرزمین جانشین کرده است بر مکانت و قرب و برگزیدن او علیه السلام دلالت دارد. و گفته‌ی آنهایی را رد می‌کند که مطلب و امری نالایق به مقام نبوت او نسبت داده‌اند.

در حدیث شریف آمده است: «**إِنَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَقْرَبَهُمْ مِنْهُ مَجْلِساً** إِمَامٌ عَادِلٌ، وَإِنْ أَبْغَضَ النَّاسَ إِلَيَّ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَشَدَّهُمْ عَذَاباً إِمَامٌ جَائِرٌ». «بی‌گمان محبوبترین مردم نزد خداوند متعال در روز قیامت و نزدیکترین آنان به وی از روی مقام و منزلت، فرمانروای عادل است و بی‌گمان منفورترین مردم در نزد خداوند در روز قیامت و سخت‌ترین آنها از روی عذاب، فرمانروای ستمگر است».

این آیه زمامدار را از داوری و قضاوت در حوادث و رویدادها، با اتکا به علم شخصی‌اش نهی میکند.

ابوبکر صدیق (رض) میفرماید: «اگر مردی را در حال ارتکاب حدی از حدود خدای متعال ببینم، او را بدان مورد مؤاخذه قرار نمی‌دهم تا دیگری غیر از من بر آن امر شهادت دهد».

در حدیث شریف به روایت ابوداود و دیگران آمده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم اسبی خریدند اما فروشنده منکر فروش آن به ایشان شد ولی رسول الله صلی الله علیه وسلم در این رابطه فقط با تکیه بر علم خویش به نفع خود حکم نکردند بلکه فرمودند: «چه‌کسی برای من شهادت میدهد؟ خزیمه برخاست و گواهی داد آن‌گاه به آن قضیه حکم کردند».

ابن عباس (رض) نیز روایت کرده است که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم (در قضایا و دعاوی) با سوگند منکر، یا آوردن یک شاهد از سوی مدعی، حکم صادر میکردند».

(تفسیر انوارالقرآن).

ابن کثیر روایت کرده است که ابو زرعه وارد مجلس ولید بن عبد الملک شد. ولید به او گفت: تو که قرآن را خوانده و آن را فهمیده به من بگو: آیا خلیفه مورد بازخواست قرار می‌گیرد؟ گفت: یا امیر المؤمنین! جوابت را بگویم؟ گفت: بگو، در امان الله هستی. ابو زرعه گفت: ای امیر مؤمنان! آیا تو در نزد الله گرامی‌تر هستی یا داؤد علیه السلام، به خدا خلافت و نبوت را با هم به او عطا کرده بود، سپس در کتابش او را تهدید کرده و فرمود: «**يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ**»، پس اندرز نیکویی شد.. (تفسیر صفة التفاسیر محمد علی صابونی).

خواننده گان محترم!

آیات متبرکه (27 الی 29) موضوعاتی در باره اثبات قیامت، مکافات و مجازات را مورد بحث قرار میدهد.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ﴿٢٧﴾

و ما آسمان و زمین و آنچه را که میان آنهاست، بیهوده نیافریده ایم، این گمان کافران است، پس وای بر آنان که کافرند از آتش (دوزخ). (27)

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا» در این آیه مبارکه بیان شد که: این عالم هستی و مخلوقات شگفت انگیزش را بیهوده خلق نکرده‌ایم. بلکه آنرا براساس حکمت

بزرگی آفریده است. و در این هیچ جای شکی نیست که: در جهان بینی الهی، آفرینش هدفدار است. اما در بینش غیر الهی، آفرینش بی هدف است.

«ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا»: اینخلقت بیهوده‌ی جهان هستی و طبق پندار کافران بازي و بیهوده نیست. زیرا آنان گمان های بدی به حق تعالی دارند، به آیات الهی کافر شدند و پیامبرش را تکذیب کردند. و به زنده شدن و نشر باور ندارند.

«قَوْلٍ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ»: وای به حال کافران از عذاب آتش! بعد از آن به خاطر این گمان بد آنها را توبیخ کرده و میفرماید:

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ ﴿٢٨﴾

آیا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند مانند مفسدان در زمین قرار می‌دهیم؟ یا پرهیزگاران را مانند بدکاران قرار می‌دهیم؟ (۲۸)

منظور این است که در حکمت خدا نیک و بد و نیک‌مرد و گنهگار و پاک و ناپاک یکسان نیستند. پس آیه متضمن استدلال بر تحقق وقوع حشر و جزا و پاداش و کیفر است، و نیز متضمن وعده و وعید است.

این کثیر گفته است: خدای متعال اعلام داشته است که یکسان قرار دادن مؤمنان و کفار از عدالت و حکمت خدا دور است.

وقتی موضوع چنین باشد، پاداشی لازم است که مطیع و فرمانبر از آن بهره‌مند گردد و نافرمان و تبه‌کار به کیفر عملش نایل آید. و عقل سلیم حکم می‌کند که پاداش و معاد لازم است؛ زیرا ستمگر گردنکش را می‌بینم که ثروت و فرزندان و نعمت هایش در افزایش است و بدون این‌که کیفری ببیند مرگش فرا می‌رسد، و از طرفی دیگر انسان مطیع و مظلوم را می‌بینیم که از زحمت و تلاش خود نان می‌خورد و ثمر رنجش را ستمگر می‌برد و می‌گیرد. پس باید عدل و حکمتی از جانب خدای حکیم مقرر باشد که انتقام این را از آن بگیرد. وقتی این امر (به هر علت) در دنیا مقدور نشود، باید برای رسیدگی به این ستم و شکیبایی، قرارگاهی باشد، و آن عبارت است از منزلگاه آخرت. (مختصر ۲۰۲/۳). پس از آن هدف از نزول قرآن را بیان کرده است که عبارت است از عمل کردن به دستورات آن و اندیشیدن در آن:

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢٩﴾

این کتابی است پر برکت که بر تو نازل کرده ایم تا در آیات آن تدبیر کنند و خردمندان عبرت گیرند. (۲۹).

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ» یعنی قرآن عظیم الشان که آن را بر تو نازل کرده‌ایم کتابی است با عظمت و گرانقدر که در امور دینی و دنیوی حاوی خیرات و منافعی فراوان است. «لِيُذَكَّرَ بِآيَاتِهِ» آن را بر تو نازل کردیم تا بندگان در آیاتش بیندیشند و درباره محتوایش فکر و عقل خود را به کار اندازد، و اسرار و حکمت‌های والایش را دریابند.

«وَلِيُذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ» و تا دارندگان عقل سالم از این قرآن پند و اندرز بگیرند. واقعیت امر همین است: کسانی که از قرآن متذکر نمی‌شوند، بی عقل اند. در این هیچ جای شک نیست که: قرآن، مطابق عقل و منطق است، لذا اهل عقل با تدبیر در آن به احکام و رموزش پی می‌برند. با تمام وضاحت باید بیان داشت که در قرآن، امری مخالف عقل را نمیتوان یافت.

معارف قرآن عظیم الشان پایان ناپذیر است. این که به همه دستور تدبیر میدهد نشان آن است که هر کس تدبیر کند به فهم جدید علمی دست مییابد.

حسن بصری گفته است: قسم به خدا هیچ کس با حفظ و از بر کردن حروف و ضایع کردن و زیر پا نهادن حدودش، آن را نفهمیده و درک نکرده است. تا جاییکه یک نفر که گفته بود: به خدا قرآن را تمام خوانده‌ام و حتی یک حرف آن را نینداخته‌ام، گفته است: خدا می‌داند تمامش را انداخته و احکامش را زیر پا نهاده است و قرآن هیچ تأثیری بر اخلاق و رفتار وی ننهاده است. (تفسیر کشاف ۷۰/۴).

الهی پروردگار! ما را از زمره‌ی اشخاصی قرار بده که قرآن را خوانده و آن را فهمیده و بدان عمل می‌کنند.

«الْأَلْبَابِ» یعنی عقل‌ها، مفرد آن لب است و لب یعنی هسته و پالفته و خلاصه‌ی هر چیزی. از این رو عقل به لب موسوم گشته است. الْأَصْفَانُ اسب هایی که روی سه پا و گوشه سم پای چهارم ایستاده‌اند. جمع صافن است.

فراء گفته است: صافن در زبان عرب به معنی اسب ایستاده و غیره می‌باشد. الْجِيَادُ تندرو در دویدن، پیشتاز. مبرد گفته است: جیاد جمع جواد به معنی سریع و تندرو می‌باشد. «انسان جواد» یعنی آدمی که دست و دل باز و سخی است. «تَوَارَتْ»: نهان شد.

«رُخَاءً»: نرمش یا مطیع و رام.

«الْأَصْفَادِ» زنجیر آهنین. غل، مفرد آن صفا است. در حدیث آمده است: خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (30 الی 40) درباره سلیمان علیه السلام بحث بعمل آمده است.

وَوَهَبْنَا لِداوودَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿٣٠﴾

و سلیمان را به داوود بخشیدیم، چه نیکو بنده ای بود به راستی او بسیار رجوع کننده [به خدا] بود. (۳۰)

خداوند سبحان فرزندی صالح را به نام سلیمان به داوود عطا کردیم، و به او نبوت دادیم. تا با آن خورسند شود.

اما ابن کثیر می‌فرماید: «خداوند متعال داوود علیه السلام را به عنوان پیامبر به سلیمان علیه السلام عطا کرد، وگرنه داوود جز سلیمان فرزندان دیگری نیز داشت زیرا او دارای صد زن آزاد بود».

مفسران مینویسند که: منظور از «هبه» در اینجا اعطای نبوت است که فرموده است: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» یعنی در نبوت وارث او شد، وگرنه داوود غیر از سلیمان فرزندان بسیار داشت.

سپس حق تعالی سلیمان علیه السلام را ستوده و می‌فرماید: «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» نیکو بنده بود سلیمان و بسیار توبه کار و ستایشگر بود.

حضرت سلیمان علیه السلام:

حضرت سلیمان علیه السلام فرزند حضرت داود علیه السلام است. زمانی که حضرت داود علیه السلام وفات فرمود حضرت سلیمان جانشین او گردید.

خداوند متعال (در آیه: 36 سوره ص) میفرماید: «فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ» (36) (پس باد را برای او مسخر و رام کردیم که به فرمان او هر جا که می خواست نرم و آرام روان می شد).

باد برابر فرمانش به هر کجا که می خواست آرام حرکت می کرد و همچنین خداوند میفرماید: به زیر فرمان سلیمان در آوردیم همه بناها و غواصان دیو را و همچنین گروه جن در اختیار حضرت سلیمان بوده اند چنان که خداوند میفرماید: «وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ» [سبأ: 12]. «و گروهی از جن به اذن پروردگارش نزد او کار می کردند».

و در ادامه آیه قرآن میفرماید: جنیان هر چه سلیمان میخواست برایش درست می کردند از قبیل پرستشگاه های عظیم، مجسمه ها، ظرف های بزرگ غذا خوری همانند حوض ها و دیگ های ثابت که از بزرگی قابل جابه جایی نبود.

لشکریان سلیمان از جن و انس و پرنده برای او گردآور گشتند و همه آنان به یکدیگر ملحق و در نزد هم نگاشته شدند. آنگاه حرکت کردند تا رسیدند به دره مورچگان، مورچه ای گفت: ای مورچگان به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکریانشان بدون این که متوجه باشند شما را پایمال نکنند. حضرت سلیمان از سخن آن مورچه تبسم کرد و خندید و گفت: پروردگارا چنانکه که پیوسته سپاسگزار نعمت هایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای و مرا توفیق عطا فرما تا کارهای نیکی را انجام دهم که تو از آنها راضی باشی و مرا در پرتو مرحمت خود از زمره بندگان شایسته ات گردان.

زمانیکه بر سلیمان علیه که سمبول قدرت و عظمت بود مرگ را مقرر داشتیم، جنیان را از مرگ نیاگاهانید مگر موریانه و چوب خواره هایی که مدت ها بود به عصای سلیمان رخنه کرده بودند و عصا او را می خوردند.

هنگامی که سلیمان در میان جنیان بر عصای خود تکیه زده بود و کارهای ایشان را می پایید فرو افتاد، فهمیدند که اگر آنان از غیب مطلع می بودند و در عذاب خوارکننده بیگاری و اسارت باقی نمی ماندند و راه خود را در پیش می گرفتند. مسجد بیت المقدس به فرمان حضرت سلیمان و به وسیله جنیان ساخته شد.

إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ ﴿٣١﴾

به خاطر بیاور هنگامی راکه عصرگاهان اسبان چابک تندرو را بر او عرضه داشتند. (۳۱) امام فخر رازی میفرماید: اسبها به دو وصف توصیف شده اند: اول، صفت «صفون» که بیانگر برتری و خوبی اسب است.

دوم، «جیاد» یعنی بسی تندرو و چابک. منظور این است که در حالت ایستادن و حرکت به خوبی و کمال موصوفند. در وقت ایستادن آرام و ساکن در جای خود توقف می کنند و در موقع حرکت سریع و تندرو میباشند. (تفسیر کبیر ۲۶/۲۰۴) اسب صافن، اسبی است که بر یکی از دو دست خود می ایستد و دست دیگرش را بالا نگهداشته و گوشه سم آن را بر زمین می گذارد و بدین گونه است که این اسب بر یک دست و دو پای خود ایستاده است، که این امر، نشانه نشاط و چابکی آن می باشد.

«بِالْعَشِيِّ» عشی: از وقت ظهر یا عصر تا آخر روز است.

«الْجِيَادُ»: جمع جواد، به اسبی گفته می شود که بسیار دونده و تیزرو باشد.

فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ ﴿٣٢﴾

پس گفت: واقعاً من این اسبان را به خاطر پروردگارم دوست دارم (من می‌خواهم از آنها در جهاد استفاده کنم و همچنان به آنها نگاه می‌کرد) تا آنکه اسپان از دیده های او پنهان شدند. (۳۲)

مفسران گفته‌اند: هزاران اسب را که از پدرش برایش به میراث مانده بود به او نشان دادند. در موقع عصر در مقابل او به رژه درآورده شدند، زیبایی و تندروی و محبت آنها او را از ذکر خدا غافل کرد، تا آفتاب غروب کرد.

«حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ» تا آفتاب غروب کرد و از دید ناپدید شد. یعنی چنان غرق این تماشا گردید که نماز عصر وی فوت شد، بناگاه به خود آمد و گفت: من دوستی و محبت اسبان را بر ذکر پروردگارم - یعنی بر نماز عصر - ترجیح دادم!

«حُبُّ الْخَيْرِ»: اصل خیر به معنی مال بسیار است.

در حدیث شریف به روایت عائشه (رض) آمده است: «سَلِيمَانُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَارِي اسْبِ هَاي بِالْدَارِي بُوَد».

ابن‌کثیر نقل می‌کند: «اسب‌هایی که سلیمان علیه السلام را از نماز عصر باز داشتند، بیست هزار رأس بودند. او می‌افزاید: ولی قطعاً مسلم است که سلیمان علیه السلام نماز عصر را به قصد ترک نکرد بلکه آن را به فراموشی ترک کرد چنان‌که در غزوه خندق رسول الله صلی الله علیه وسلم چنان گرفتار مبارزه با دشمن بودند که نماز عصر ایشان فوت شد و آن را بعد از غروب قضا آوردند».

رُدُّوَهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ (۳۳)

[سپس گفت] آنها را به نزد من باز گردانید آنگاه به دست کشیدن بر ساقها و گردنهای آنها پرداخت. (۳۳)

سلیمان امر کرد: اسپان یادشده‌ای که بر او عرضه شده بود، دوباره عرضه شوند و بگذرند «فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَ الْأَعْنَاقِ» به منظور تقرب به الله متعال شروع کرد به ذبح و قطع کردن پای آنها و چون آنها او را از یاد خدا غافل کرده بودند، باید گوشت آنها خوراک بینوایان بشود.

«رُدُّوَهَا»: اسب‌ها را برگردانید.

«فَطَفِقَ مَسْحًا»: شروع به دست کشیدن و مالش دادن کرد.

«السُّوقِ»: جمع ساق، ساق‌های پا.

«الْأَعْنَاقِ»: جمع عنق، گردن‌ها.

حسن گفته است: وقتی اسب‌ها برگشت داده شدند، گفت: نه، به خدا مرا از یاد خدا غافل نخواهید کرد، آنگاه دستور ذبح آنها را داد.

و سدی نیز چنین گفته است: (از ابن‌کثیر روایت است که سلیمان به عنوان محبت و نوازش به یال و کفل آنها دست کشید. ابن‌جریر این قول را پذیرفته است. و نظر حسن بصری و سدی ظاهرتر و روشن‌تر است که با شمشیر گردن و پی آنها را زد؛ چون او را از اطاعت خدا غافل کرده بودند. از این‌رو خدا باد را که سریعتر از اسب است و از آن بهتر است به عوض اسب‌ها به او داد. (تفسیر صفوة التفسیر).

برخی از مفسران می‌گویند: سلیمان علیه السلام برای نوازش و ارجگذاری به اسب‌ها و اطمینان یافتن از احوال آن‌ها بر ساق و پیشانی آن‌ها دست می‌کشید؛ زیرا آن اسب‌ها وسیله جهاد در راه الله تعالی بودند.

صاحب تفسیر «المنیر» میفرماید: «معنی این نیست که سلیمان علیه السلام اسبها را به قصد قربت نزد الله، پی کرده و سربریده باشد زیرا این امر که اسبهای بیگناه مورد مجازات قرار گیرند، لایق مقام نبوت نیست». این قول از ابن عباس (رض) نیز نقل شده است.

ولی ابن کثیر قول به ذبح اسبها را ترجیح می دهد و این نظر بیشتر مفسران است. بعضی از قائلان به ذبح میگویند: ذبح آن اسبها اشکال شرعی ای به همراه نداشت زیرا - چنانکه روایت شده - در شریعت سلیمان ذبح آنها به قصد قربت مباح بود و او گوشت آن اسبها را نیز صدقه کرد، که خداوند متعال در عوض، باد را به تسخیر وی درآورد.

وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ﴿٣٤﴾

و قطعاً ما سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی بیفکندیم، باز به سوی (الله) روی آورد و توبه کرد. (۳۴)

در آیه مبارکه از امتحانی دیگری یاد آوری به عمل آمده است که از حضرت سلیمان علیه السلام به عمل آمد و سپس از آن لغزش توبه کرد و برگشت.

شاید این امتحان همان باشد که در صحیح از ابو هریره روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «سلیمان گفت: امشب با هفتاد زن نزدیکی میکنم. هر یک از آنها اسب سواری مجاهد در راه الله می آورد، و نه گفت: این شاء الله، آنگاه با آنها نزدیکی کرد، اما هیچ یک از آنها فرزندی نه زایید جز یکی آن هم انسانی ناقص زایید. قسم به ذاتی که جانم در قبضه قدرت او قرار دارد، اگر می گفت: به خواست الله، تمام آنها جهادگر می زاییدند و سواره در راه خدا جهاد می کردند» (بخاری این حدیث را آورده اما نگفته است تفسیر آیه می باشد. پس ممکن است تفسیر آن باشد و ممکن است نباشد).

ابن کثیر گفته است: «بعضی از مفسران آثار و اخبار زیادی را از سلف آورده اند که اکثر یا تمام آنها از اسرائیلیات دریافت شده اند و بیسی از آنها به شدت نامأنوس و نفرت انگیزند» (ابن کثیر آورده است: آنچه بعضی از علاقمندان به روایات ضعیف و حکایات اسرائیلی پیرامون فتنه و آزمایش سلیمان آورده اند که قرآن به اختصار بدان اشاره کرده است، تماماً خرافات و اباطیل است و دانشمندان محقق آن را مردود دانسته اند. از جمله عجیبترین روایات اینکه ابن ابی حاتم آورده است: سلیمان می خواست به قضای حاجت بنشیند، انگشترش را به «جراده»، محبوبترین زنش داد، شیطان به صورت سلیمان نزد جراده رفت و انگشتر را خواست. جراده گمان برد که سلیمان است، انگشتر را به او داد، همین که شیطان انگشتر را در انگشت کرد انس و جن و شیاطین مطیع او شدند. چنین روایات و حکایاتی اساسی ندارند و مردودند و ابن کثیر و فخر رازی و بیضاوی و نسفی آن را رد کرده اند).

امام فخر رازی گفته است: منظور از فتنه و آزمایش مذکور در آیه شریف ناراحتی و آزمایش جسمی بود؛ زیرا سلیمان علیه السلام به مرضی سخت مبتلا شد که بر اثر آن ناتوان و ضعیف شد، حتی بر اثر شدت بیماری به صورت جسدی در بستر درآمد. وی میگوید: عرب درباره ی انسان ضعیف و رنجور میگویند: «إِنَّهُ لَحَمٌ عَلَى وَضْمٍ وَجَسْمٌ بِلَا رُوحٍ». بعد از آن به حالت تندرستی برگشت (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به تفسیر کبیر ۲۶/۲۰۸)

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿٣٥﴾

پروردگارا! مرا بیامرز و حکومتی به من ببخش که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد؛ یقیناً تو بسیار بخشنده ای. (۳۵)

حضرت سلیمان علیه السلام دست به در بار الله تعالی بلند نمود و دعا کر که: پروردگارا! خطای صادر شده از من را ببخشاى و ملکی گسترده و فراخ و پادشاهی بزرگی عطا به من عطا فرما که بعد از من هیچ کس آن را نداشته باشد، و هیچ کس با من شریک نباشد تا به سبب این فرمانروایی خارق العاده، دارای معجزه‌های بزرگ شوم «إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» «بی‌گمان تو وهاب هستی»، تو عطای فراگیر و احسان بزرگ داری و بسیار بخشنده‌ای. و در این هیچ جای شکی نیست که: بخشش گسترده و پی در پی مخصوص ذات پروردگار با عظمت است.

«مُلْكًا»: حکومت. سلطنت. «لَا يَنْبَغِي»: نسزد. سزاوار و درخور نباشد.

فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ ﴿٣٦﴾

پس باد را برای او مسخر و رام کردیم که به فرمان او هر جا که می خواست به آرامی سیر می‌کرد. (۳۶)

«رُخَاءً»: نرم و آرام.

«أَصَابَ»: قصد کرد، اراده کرد

الله تعالی میفرماید: دعای سلیمان علیه السلام را پذیرفتیم و برایش پادشاهی را که خواسته بود عطا کردم «فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ» و باد را برایش رام ساختم. «تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ» چنانکه با شدت و سرعت موافق امرش به هر جایی که اراده می‌کرد به آرامی و پاکی جریان پیدا می‌کرد. یعنی: آن باد، چنان بادی نرم و ملایم بود که نه اشیا را به جنبش و تکان و او می‌داشت و نه توفانی می‌شد بلکه در عین نیروی بزرگ وزش و سرعت حرکت خود، نرم و ملایم و راحت بخش بود و روان می‌شد: «هرجا که تصمیم می‌گرفت» یعنی: هرجا و در هر کشور و سرزمینی که سلیمان علیه السلام قصد سفر می‌کرد، باد او را به سوی آن سرزمین حمل می نمود. (شما توانید آیه 12 سوره سبا را در این مورد مطالعه فرمایید).

وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بَنَاءٍ وَغَوَاصٍ ﴿٣٧﴾

و شیاطین را مسخر او ساختیم، هر معمار و غوطه خور از آنها را. (۳۷)
همچنان شیاطین را پروردگار با عظمت در خدمت حضرت سلیمان علیه السلام تحت فرمان و اطاعت اش قرار داد که از آنان در کاری ساختمانی تعمیرات بزرگ و شگفت انگیز مورد استفاده قرار می گرفت و بعضی را برای آوردن در و مرجان دریاها، در غواصی به کار می‌گماشت. باید یاد آور شد که: انسان علاوه بر قدرت تسلط بر انسان های دیگر و طبیعت، قدرت تسلط بر جن و شیاطین را نیز دارا میباشد.

وَأَخْرَيْنَ مَفْرَئِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿٣٨﴾

و دیگر شیاطین را که با غل و زنجیر به هم بسته بودند [در سلطه او درآوردیم تا نتوانند در حکومت او فتنه و آشوب برپا کنند]. (۳۸)

و برخی دیگری از این شیاطین را که (نافرمان متمرّد بودند و از کار سر باز میزدند، یا در کار خود خلاف، سرکشی و تجاوز میکردند) در غل و زنجیر بسته بود و به سبب کفر و تمردشان از فرمان سلیمان به زنجیر کشیده شده بودند.

«مقربین»: بسته شده به همدیگر.

«الأصْفَاد»: جمع صَفْد، غل و زنجیر.

هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٩﴾

(و به سلیمان گفتیم): این بخشش بی حساب ماست، به هر کس میخواهی (و صلاح می بینی) ببخش و از هر کس میخواهی امساک کن و حسابی بر تو نیست. (۳۹)
به حضرت سلیمان علیه السلام گفتیم: از ملک و فرمانروایی عظیمی که خواستار آن شدی، فرمانروایی ای به وسعت تسلط بر باد و دیوان؛ دو پدیده شگفت آسایی که عقلها را خیره می کند «آن را ببخش یا برای خود نگهدار» یعنی: ما این ملک و مکننت را به تو عطا کردیم پس به هرکه می خواهی ببخش و از هرکه می خواهی بازدار «بی حساب» بی آن که در این بخشش یا باز داشتن، با تو حساب به عمل آید. یعنی: به تو گفته نمی شود که: چه مقدار داده ای و چرا داده ای، یا چرا باز داشته و چرا نگهداشته ای؟

در حدیث شریف آمده است که: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم مخیر ساخته شدند میان اینکه «بنده ای فرستاده» باشند یا «پیامبری فرمانروا» که به هرکس بخواهند بی حساب و گناهی بدهند و از هرکه خواهند بی حساب و گناهی بازدارند؛ آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از مشورت با جبرئیل علیه السلام منزلت اول را انتخاب کردند زیرا چنانکه ابن کثیر نقل کرده - این منزلت نزد خداوند متعال برتر و والاتر است. (تفسیر انوار القرآن،

(جلد سوم) عبدالرؤف مخلص هروی

وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ ﴿٤٠﴾

بی تردید او (سلیمان) نزد ما تقرب و منزلتی بلند و سرانجامی نیکو دارد. (۴۰)
«زُلْفَى»: قُربت، مقام و منزلت، پایه و درجه (سوره های: سبأ: آیه 37، سوره ص، آیه 25).

«حُسْنَ مَّآبٍ»: (سوره های: آل عمران آیه 14، رعد آیه 29، ص آیه 25).

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (41 الی 44) از قصه حضرت ایوب علیهم السلام ذکری بعمل می آورد. ذکر داستان وقصه ای داود و سلیمان علیهم السلام برای این است که هر کس در مقابل نعمتهای خدادادی، شکر و سپاس به جای آورد و آن را بر خود واجب گرداند و از سرنوشت ایوب علیهم السلام درس بردباری و صبوری بیاموزد و با مشکلات و مصایب مقابله کند و توانا و شکیبیا باشد. طوری که خداوند متعال در دروس هذا به پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: در برابر سفاقت و جهالت قومت بردبار باش، هیچ سرمایه و قدرت مادی و معنوی در دنیا، به مال و جاه داود و سلیمان علیهم السلام نخواهد رسید و کسی بیشتر از ایوب علیهم السلام رنج و محنت را تحمل نخواهد کرد. پس، اگر انسان خردمند احوال آنان را خوب بنگرد، می فهمد که دنیا برای کسی وفا ندارد و سرانجام در برابر سختیها شکیبیا خواهد بود.

وَإِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ﴿٤١﴾

و بنده ما ایوب را یاد کن، هنگامی که پروردگارش را فریاد داد که شیطان [به سبب رنج و شکنجه ای که دچارش هستم] مرا سرزنش و شماتت می کند [تا از رحمت تو دلسردم کند]. (۴۱)

داستان ایوب علیه السلام سومین داستان این سوره مبارکه است که در آن میفرماید: ای محمدا! پیامبر بزرگوار حضرت ایوب یاد آور و بنده‌ی صالح ما، ایوب علیه السلام را یادآور باش که به انواع بلاها مبتلا شد اما در برابر بلا صبر نمود و با اخلاص مندی به پروردگارش دعا، و صبر را پیشه کرد. «إِذْ نَادَى رَبَّهُ أُنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ» آنگاه که با تضرع و التماس و زاری خدایش را خواند و گفت: شیطان مرا به رنج و عذاب و دردی شدید مبتلا کرده است.

مفسران میفرمایند که: به عنوان ادب مصیبت را به شیطان نسبت داده است. وگرنه تمام امور خیر و شر در قبضه قدرت و اختیار الله تعالی بزرگ قرار دارد. ایوب به مصیبت مالی و خانوادگی و بدنی مبتلا بود و مدت هژده سال را در بلا به سر برد.

در جمله «أُرْكُضْ بِرِجْلِكَ» به حضرت ایوب علیه السلام گفتیم: با پایت زمین را بزن، آن را زد، چشمه آبی گوارا و زلال جوشید.

«هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ» به او گفتیم: این آبی است که با آن شستشو میشود، و از آن میشود نوشید. آنگاه خود را به آن بشست و مصیبت ظاهری بدنش برطرف شد، و از آن نوشید و تمام مریضی های داخل بدنش بهبود یافت.

ابو حیان گفته است: «هَذَا مُغْتَسَلٌ» یعنی این آبی است که با آن میشود شستشو کرد. «وَ شَرَابٌ»: یعنی آبی قابل شرب است. پس با شستن ظاهر بدنش بهبود می‌یابد و با نوشیدن باطنش بهبود پیدا می‌کند. اما جمهور بر آنند که دو چشمه جوشید. از یکی نوشید و با دیگری خود را شست و شفا یافت. (البحر ۱/۷۴۰).

داستان زندگی حضرت ایوب علیه السلام:

حضرت ایوب علیه السلام یکی از پیامبرانی است که خداوند چهار بار در قرآن عظیم الشان از وی نام برده است. حضرت ایوب علیه السلام پسر «عیص» پسر حضرت «اسحاق» پسر حضرت «ابراهیم س» است. محل تولدش ولایت شام بوده است. خداوند بزرگ مال و ثروت و دارایی زیادی را به او عطا فرموده بود. همسرش دختر حضرت یوسف علیه السلام به نام «رحمه» بوده است.

حضرت ایوب علیه السلام به اندازه‌ای دارای زهد و تقوا و بخشش و سخاوت بود که حتی مورد حسادت فرشتگان قرار گرفت و از طرفی هم به سبب چنین فضایی که حضرت ایوب داشت شیطان به اندازه‌ای ناراحت و غمگین بود که همیشه در صدد انحراف او بود چنانکه خداوند میفرماید: «وَأَذْكَرَ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أُنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ» [ص: 41]. «و بنده ما ایوب را یاد کن، هنگامیکه پروردگارش را ندا داد که شیطان [به سبب رنج و شکنجه‌ای که دچارش هستم] مرا سرزنش و شماتت می‌کند [تا از رحمت تو دلسردم کند]».

با اراده الهی در حدود هفت سال به مرض جذام مبتلا گردید. شیطان فرصت را غنیمت شمرد و وسوسه را در دل همسرش رحمه انداخت و به حضرت ایوب علیه السلام گفت چرا در این حال و وضعیتی که داری از خدا نمی‌خواهی که ترا شفا دهد. حضرت ایوب علیه السلام از این سخن ناراحت شد و قسم یاد کرد و فرمود: اگر شفا یافتم صد دره به تو می‌زنم. و بعداً فرمود: دیگر من از تو انجام هیچ کاری را برای خودم نمی‌خواهم. حضرت ایوب علیه السلام تنها ماند و چون خود را تنها دید کسالتش هم شدیدتر می‌شد، در حال گریه و زاری

از خدا خواست که به او شفا بدهد. چنانکه خداوند میفرماید: «وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَلَيْسَ لِي بِرَبِّهِ أَلَيْسَ لِي بِرَبِّهِ أَلَيْسَ لِي بِرَبِّهِ أَلَيْسَ لِي بِرَبِّهِ» [الأنبياء: 83-84]. (و ایوب را [یاد کن] هنگامی که پروردگارش را ندا داد که مرا آسیب و سختی رسیده و تو مهربان‌ترین مهربانانی. (۸۳) پس ندایش را اجابت کردیم و آنچه از آسیب و سختی به او بود برطرف نمودیم).

به وسیله حضرت جبرئیل راه بهبودی و دواي شفا دهنده را به او یاد دادیم و گفتیم پای خود را به زمین بکوب هنگامی که چنین کرد چشمه آبی بر جوشید. بدو پیام دادیم این آبی است که هم برای شست و شوی تنت مفید است و هم برای نوشیدن گوارا و سودمند است هنگامی که با آب چشمه خود را شست از این مرض نجات یافت و بهبودی حاصل کرد و بعداً حضرت ایوب علیه السلام از کلبه ویرانه‌اش بیرون آمد و شروع به گردش کرد ناگاه زنی را روی پلی یافت که گریه و فریاد و ناله و زاری سر می‌داد از او پرسید چه چیزی برای شما رخ داده است؟ آن زن گفت شوهرم در حدود هفت سال است که به مرض جذام گرفتار شده است و نام او ایوب است. حضرت ایوب گفت هنگامی که سالم بود و به این مرض مبتلا نشده بود شبیه چه کسی بود، آن زن گفت: شبیه تو بود. حضرت ایوب گفت: من ایوب هستم و خدا مرا از این مرض نجات داده است و به من شفا بخشیده است. آن زن هم گفت: من رحمه همسر تو هستم بالاخره به دیدار یکدیگر شاد شدند خدا را شکر کردند و به کلبه خود برگشتند. «وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذَكَرَى لِلأُولَى الْأَلْيَبِ (43) [ص: 43]. «و خانواده‌اش را [که در حادثه‌ها از دستش رفته بودند] و مانندشان را همراه با آنان به او بخشیدیم تا رحمتی از سوی ما و تذکری برای خردمندان باش.»

مريضی و تکلیف ایوب علیه السلام بهبود و به جای اولاد و اموالی که از دست داده بود دو چندان بدو عطا کردیم، محض مرحمتان در حق ایوب علیه السلام و تذکری است از صبر و شکیبایی برای خردمندان، تا همچون ایوب شکیبا و امیدوار به لطف و فضل خدا باشند و در حوادث و مشکلات رشته صبر جمیل را از دست ندهند.

حضرت ایوب علیه السلام چون قبلاً قسم یاد کرده بود که: زنش را تازیانه بزند و می‌خواست صد تازیانه به او بزند خداوند بزرگ حضرت جبرئیل را پیش ایوب فرستاد و فرمود به او بگو، «وَأَخَذَ بِيَدِكَ ضِعْفًا فَأَضْرَبَ بِهِ» وَلَا تَحْنَتْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (44) [ص: 44]. بسته‌ای از چوب‌های «و [به او گفتیم: چون سوگند خورده‌ای که همسرت را برای اینکه تو را در امور معنوی ناراحت کرده بود، صد دره بزنی] با دستت بسته‌ای ترکه خشک بگیر و همسرت را با آن بزن، و قسمت را مشکن. بی تردید ما او را شکیبا یافتیم. چه نیکو بنده‌ای! یقیناً بسیار رجوع کننده به سوی ما بود.»

ارْكَضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ (۴۲)

[به او گفتیم:] با پایت به زمین بکوب، (تا از زیر پایت چشمه آبی جاری کنیم)، این چشمه آبی است برای شستشو، آبی سرد و نوشیدن است. (۴۲)

خداوند متعال ایوب علیه السلام را دستور داد که پای خویش را بر زمین بزن و از اثر آن آب سرد و زلالی فواره کرد تا ایوب علیه السلام از آن بخورد و خود را شستشو دهد. خداوند متعالی در نتیجه درد وجودش را دور ساخت و از مريضی نجات یافت و غم و غصه اش را به شادمانی مبدل ساخت.

«ارْكَضْ»: بکوب. «ارْكَضْ بِرِجْلِكَ»: پای خود را به زمین بکوب.

«مُغْتَسَلٌ»: آبی که در آن خود را بشویند.

«شَرَابٌ»: نوشیدنی.

«بَارِدٌ»: سرد، خنک.

خواننده گان محترم!

اگر به عمق داستان عبرت انگیز حضرت ایوب علیه السلام نظر به اندازیم، با تمام وضاحت در می یابیم که صبر بر مشکلات و سختی ها و شکر گذاری درگاه الهی در بدترین شرایط سختی و مصیبت، راهی برای گشایش درهای رحمت خداوند است و این ماجرا فقط مختص زمان حضرت ایوب علیه السلام نیست، زیرا خداوند در قرآن کریم مقصود از بازگشت این مواهب را رحمت الهی بر او و یادآوری به عابدان می داند.

ایوب علیه السلام همانند سایر پیامبران به هنگام دعا برای رفع مشکلات طاقت فرسا نهایت ادب را در پیشگاه الله تعالی به کار می برد، حتی تعبیری که بوی شکایت بدهد نمی کند، تنها می گوید: من گرفتار مشکلاتی شده ام و تو «ارحم الراحمین» هستی، حتی نمی گوید: مشکلم را برطرف کن زیرا می داند او بزرگ است و رسم بزرگی را می داند.

«وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ» (انبیاء ۸۳)
(سوره انبیاء ۸۴) (و ایوب را (یاد کن) هنگامی که پروردگارش را ندا داد که: مرا آسیب و سختی رسیده و تو مهربان ترین مهربانانی. (سوره انبیاء ۸۳).

پس ندایش را اجابت کردیم و آنچه از آسیب و سختی به او بود برطرف و خانواده اش را (که در حادثه ها از دستش رفته بودند) و مانندشان را همراه با آنان به او عطا کردیم که رحمتی از سوی ما و مایه پند و تذکری برای عبادت کنندگان بود. (سوره انبیاء ۸۴)

اگر به محتوای این آیات متبرکه که توجه نماید: در می یابیم که انسان هیچگاه نباید از رحمت خداوند متعال نا امید باشد و در سخت ترین و بدترین شرایط هم خداوند میتواند با گوشه چشمی همه مشکلات و مصیبت ها را به راحتی و رحمت تبدیل کند. همان گونه که برای حضرت ایوب علیه السلام این اتفاق رخ داد.

وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لَأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۴۳﴾

و ما از رحمت خویش خانواده اش را به او بخشیدیم و مانند آنها را به ایشان افزودیم تا پندی برای خردمندان باشد. (۴۳)

قرآن عظیم الشان در این آیه مبارکه میفرماید: «و وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ» الله تعالی بدن ایوب علیه السلام را شفا داد و مرضی اش را شفا داد، به او کرامت عطا کرد و خانواده، همسران و فرزندان را بدو باز بخشید.

امام رازی گفته است: نزدیکترین تعبیر این است که خداوند متعال با اعاده تندرستی و مال و نیرویش، او را از ازدیاد نسل و چند برابر شدن خانواده بهره مند کرد. و از حسن نقل است که بعد از مردن، خدا آنان را زنده کرد. (تفسیر کبیر ۲۶/۲۱۵).

و ابو حیان گفته است: جمهور برآنند که خدا مردگان خانواده ای او را زنده کرد و مریضان را بهبود داد و پراکندگان او را جمع کرد. (البحر ۱/۴۰۱).

خواننده گان محترم!

در مورد اینکه در مقابل آزمایش ایوب علیه السلام در مورد آزمایش الله تعالی صبر زیادی کرد و در آخر همه چیزهای که از دست رفته اش دوباره اعاده شد، (آن سه چیز را که از

دست داده بود یکی هم ثروت، و دیگری صحت و سلامتی که هر دو به او پس داده شد ولی فرزندانش که به وسیله ی زلزله مردند به او پس داده شد یا نه؟) نظر شرعی و قرآنی در مورد چه است؟

قرآن عظیم الشان در مورد ایوب علیه السلام میفرماید: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرِّهِ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَذِكْرًا لِلْعَابِدِينَ» (الأنبياء: 85) (پس دعای او را اجابت نمودیم و رنجی را که به او رسیده بود، برطرف کردیم و خانواده اش و همانندشان را همراه با آنان به او عطا کردیم تا رحمتی از جانب ما و تا پندی برای عبادت پیشگان باشد).

همچنان در آیه (43 ص) خواندیم: «وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِّنَّا وَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ» (ص: 43) (و خانواده اش را به او بخشیدیم و مانند آنان را همراه آنها از سر رحمتی از نزد خویش و تا پندی برای خردمندان باشد). اما در مورد برگرداندن اهل و فرزندانش، مفسرین چند نظر دارند که مختصراً بدین نظریات اکتفا می کنیم:

- برخی از مفسرین میفرمایند: خدای عزوجل بعد از آنکه آنها را میرانده بود، مجدداً زنده شان گردانید.
- بسرخ میفرمایند: خدای عزوجل آنها را پس از پراکنده ساختن شان، دوباره جمع کرد.
- و برخی دیگری بدین عقیده اند که: مراد این است که دو برابر کسانی که خدای عزوجل آنان را میرانده بود، از نو برای وی متولد شدند پس بنابر این تفسیر، خداوند آن مردگان را زنده نساخت.

«رَحْمَةً مِّنَّا» به خاطر صبر و اخلاصش به او رحم کردیم. «وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِّنَّا وَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ» و تا برای دارندگان عقل و خرد، و روشن اندیشان پند و عبرت گردد. ابن کثیر گفته است: یعنی تا برای خردمندان یادآوری باشد، و بدانند که سر انجام صبر و شکیبایی فرج و گشایش است. (مختصر ۲۰۵/۳).

«وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِّنَّا وَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ» و به او گفتیم: یک دسته سبزه بلند را بردار و با آن زنت را بزنی تا به قسمت وفا کرده باشی و سوگندت شکسته نشود.

مفسران گفته اند: ایوب قسم خورده بود که وقتی از مریضی بهبودی یابد یکصد تازیانه به زنت بزنی. علت آن این بود که در زمان مریضی ایوب را خدمت و پرستاری می کرد. اما بعد از اینکه مصیبت شدت یافت و زمان آن طولانی شد، شیطان او را وسوسه کرد که تا کی صبر می کنی؟ آنگاه در حالی که قلباً نگران بود نزد ایوب آمد و گفت: تا کی این بلا و مصیبت را تحمل کنی؟ ایوب از این سخن برآشفته و قسم خورد اگر خدا به او شفا عطا کند یک صد تازیانه به او بزنی. از این رو خدا به او دستور داد یک دسته ترکه ی نازک را بردارد که شامل یکصد ترکه باشد، و با آن یک ضربه به او بزنی و به قسم خویش وفا کند. و بدین ترتیب رحم و لطف خدا شامل حال او و همسرش که از او پرستاری کرده و در مقابل مصیبت او شکیبا بود، شد. و این امر برای پرهیزگاران و مطیعان فرمان خدا، گشایش و راه خروج است. از این جهت خداوند میفرماید: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا» همانا ما او را آزمایش کردیم و او را در مقابل مشکلات و ناگواری ها صبور یافتیم. «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (آیه: 44 سوره صاد) چه نیکو بنده ایست ایوب! به راستی او توبه کار بود.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بلاي نبي خدا ایوب، هجده سال بر وي طول کشید تا بدانجا که خویش و بیگانه او را ترک کردند، جز دو مرد که از مخصوصترین برادران دینی اش بودند و صبح و شام احوال وي را می پرسیدند. پس روزي يکي از آن دو تن به رفیقش گفت: آیا میدانی؛ به خدا سوگند که ایوب مرتکب گناهی شده است که هیچ یک از جهانیان مرتکب آن نگردیده! رفیقش پرسید: مگر او چه گناهی کرده است؟ گفت: آخر هجده سال است که خداوند متعال بر وي رحم نکرده که این رنجوري و درد را از وي بردارد! پس چون آن دو نزد ایوب علیه السلام رفتند، آن مرد شکیبایی نکرد تا سخن رفیقش را به او نگوید. ایوب علیه السلام گفت: من از آنچه تو می گویی چیزی نمی دانم، جز اینکه خداوند متعال می داند [که من برای او چنان خاشع و مطیع بودم] که وقتی از نزد دو تن که باهم کشمکش می کردند، می گذشتم و هر دو نام متعالی را می بردند، به خانه ام بازگشته و از جای آن ها کفاره می دادم، از آنجا که دوست نداشتم نام خداوند متعال جز در حق یاد شود. سپس رسول اکرم صلی الله علیه وسلم افزودند: چنان بود که ایوب علیه السلام در آن مریضی خویش به قضای حاجت می رفت و چون از قضای حاجت فارغ می گشت، زنش دست وي را گرفته او را به خانه می آورد. روزي ایوب علیه السلام در حاجت خویش دیر ماند و زنش را فرخواند که وي را برگرداند زیرا در این هنگام بود که خداوند متعال بر او وحی فرستاد که: (پایت را به زمین بزن، اینک این شستن گاهی است سرد و نوشیدنی) «آیه بعد». و چون زنش از دیرکرد وي نگران شد و رفت تا بنگرد که چرا دیر کرده است، بناگاه دید که ایوب علیه السلام درحالی به سوي او می آید که الله تعالی رنج و درد و علت همه را از تن وي برطرف ساخته و او بر نیکوترین صورت خویش است. پس چون زنش او را دید [نشناختش] و گفت: هان! الله تعالی به تو برکت دهد، آیا نبي خدا - این رنجو رمبتلا - را دیده ای، سوگند به خدای توانا که من مردی را مانند تو شبیه تر به وي ندیده ام، هنگامی که سالم بود! ایوب علیه السلام گفت: بدان که من خود، همان ایوب هستم. ایوب علیه السلام دو ظرف داشت: ظرفی برای گندم و ظرفی برای جو. پس الله تعالی دو ابر را فرستاد، یکی از آن ها بر سر ظرف گندم آمد و در آن طلا ریخت و از آن لبریزش کرد و ابر دیگر در ظرف جو طلا ریخت و آن را از طلا لبریز ساخت».

در حدیث شریف آمده است: «أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الصالحون ثم الأمتل فالأمتل، بيتلي الرجل علي حسب دینه، فإن كان في دینه صلبا اشدت بلائه». «سخت ترین مردم در ابتلا انبیا علیه السلام اند، سپس صالحان و سپس شخص بر حسب دین خویش مرتبه به مرتبه مورد ابتلا قرار می گیرد پس اگر در دین وي استواری و صلابتی بود، ابتلايش سخت تر است». واقعاً دقیق فرموده اند که: صبر تلخ است ولیکن عاقبت و میوه شیرین دارد. و از یاد نباید برد که پناه و تضرع به درگاه الهی سرچشمه صبر است.

صابرين قبل از حساب و کتاب وارد جنت میشوند:

روایت شده است که در روز قیامت زمانی که مردم همه را برای محاسبه و تصفیه حساب جمع می کند، منادی ندا می زند: صابران کجایند تا بی حساب وارد جنت شوند؟ گروهی از مردم بر می خیزند. فرشتگان که آنان را می بینند می گویند: به کجا می روید ای فرزندان آدم؟ می گویند: به بهشت.

فرشتگان می گویند: قبل از حساب؟

می گویند: بله.

فرشتگان از آنان می پرسند: شما کی هستید؟

می گویند: صابران.

فرشتگان می پرسند: صبر شما چه بود؟

میگویند: بر طاعت خدا صبر کردیم و در برابر معصیت و گناه الله صبر کردیم تا این که خداوند جان ما را گرفت.

فرشتگان می گویند: شما چنان هستید که گفتید. وارد بهشت شوید که چه زیباست پاداش عمل کنندگان.

خداوند متعال در این باره با زیبایی خاصی میفرماید: «إِنَّمَا يَوْفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (سوره الزمر: 10) (جز این نیست که صابران اجرشان را بدون حساب کاملاً).

وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿٤٤﴾

و [به او گفتیم: چون قسم خورده ای که همسرت را برای اینکه تو را در امور معنوی ناراحت کرده بود، صد تازیانه بزنی] (دستور دادیم) که دسته‌ای از شاخه‌های باریک را بگیر و (او را) با آن بزنی (تا بدن همسرت آزرده نشود) و سوگند خود را مشکن، ما ایوب را صابر یافتیم، چه بنده خوبی بود بی‌گمان او بسیار تو به کار بود. (۴۴)

«وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَ لَا تَحْنُتْ» و به او گفتیم: یک دسته سبزه (از ساقه های چوبهای نازک، یا ساقه خرما، و یا ساقه‌های گندم و یا ساقه گیاهان و همانند آن) را بگیر و (او را) با آن بزنی، و سوگند خود را مشکن. (و با کمترین اذیت و آزاری قسم خویش را به مرحله اجرا درآور).

تا از یک طرف به قسمت وفا کرده باشی و از جانب دیگر قسمت شکسته نشود.

مفسران گفته‌اند: ایوب علیه السلام قسم خورده بود که وقتی از مریضی صحت یاب شود، یکصد تازیانه به زنش بزند. علت آن این بود که در زمان مریضی ایوب علیه السلام را خدمت و پرستاری می‌کرد. اما بعد از اینکه مصیبت شدت یافت و زمان آن طولانی شد، شیطان او را وسوسه کرد که تا کی صبر می‌کنی؟ آنگاه در حالی که قلباً نگران بود نزد ایوب آمد و گفت: تا کی این بلا و مصیبت را تحمل کنم؟ ایوب علیه السلام از این سخن برآشفت و قسم خورد اگر خدا به او شفا عطا کند یکصد تازیانه به او بزند. از این رو خدا به او دستور داد یک دسته سبزه نازک را بردارد که شامل یکصد شاخه سبز باشد، و با آن یک ضربه به او بزند و به سوگندش وفا کند. و بدین ترتیب رحم و لطف خدا شامل حال او و همسرش که از او پرستاری کرده و در مقابل مصیبت او شکیبیا بود، شد. و این امر برای پرهیزگاران و مطیعان فرمان خدا، گشایش و راه خروج است. از این جهت خداوند میفرماید: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا» همانا ما او را آزمایش کردیم و او را در مقابل مشکلات و ناگواری ها صبور یافتیم. «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» چه نیکو بنده‌ایست ایوب! به راستی او توبه‌کار بود.

نظریات فقها در 100 تازیانه حضرت ایوب علیه السلام:

در مورد اجراء حدود اسلامی به گونه‌ای که در آیه است، یا باید آن را خاصّ شریعت ایوب علیه السلام و مرحمتی در حق او دانست، و یا این که چنین حکمی را در مورد افراد سفید ریشان و یاه هم در مورد مریضان در حالات که در مریضی سخت قرار داشته باشند،

مختص ساخت. در غیر آن اجراء حدّ زنا و تهمت و قسم و غیره با بسته‌های از ساقه‌ها و رشته‌ها و دست‌های از چوب‌های نازک، یعنی تعطیل حدود الهی، و چنین کاری مجاز نیست (ملاحظه شود: تفسیر قاسمی).

احناف می‌گویند: اگر کسی قسم یاد کرد که فلان کس را صد تازیانه می‌زند آن‌گاه دسته‌های از شاخک‌های چوب را که تعداد آن‌ها صد عدد بود گرفت و با آن، فرد مورد نظرش را زد، قسم خویش را راست ساخته و کفاره‌ای بر وی نیست زیرا خداوند متعال این کار را برای ایوب علیه السلام رخصت داد. البته این حکم در حق کسی است که مریض و علیل است و توان تحمل ضربات تازیانه را ندارد.

همچنین شافعی‌ها و حنبلی‌ها گفته‌اند: اقامه حد بر مریضیکه شفای وی امید نمی‌رود، با زدن صد شاخک بر وی در یک‌بار، جایز است.

احناف و حنبلی‌ها در این باره به این امر استناد کرده‌اند که شریعت انبیایی پیشین علیه السلام شریعت ما نیز هست. شافعی‌ها که به این قاعده قایل نیستند، در این حکم به حدیثی که در سنت نبوی ثابت شده، استناد کرده‌اند. اما مالکی‌ها گفته‌اند: این حکم فقط رخصتی مخصوص به پیامبر خدا ایوب علیه السلام بود.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه که (45الی 54) در رابطه به حضرت ابراهیم علیه السلام و سلاله اش بحث بعمل می‌آید.

وَإِذْ كُنَّا عِبَادًا لِّإِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ ﴿٤٥﴾

و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را یاد کن که همه (در انجام رسالت) صاحب اقتدار و بصیرت بودند. (۴۵)

ای پیامبر و ای فرستاده من! آن پیامبران گرامی و نیک سیرت را به یاد بیاور و به آنها متابعت کن، آنها که در عبادت و بصیرت در دین نیرومند بودند. یعنی: آن‌ها در طاعت حق صاحب نیرو و توان و در شناخت اسرار دین و غیر آن، صاحب بصیرت بودند. یا آن‌ها ولی نعمت مردم بودند با احسانی که به آن‌ها می‌کردند زیرا آن‌ها به مردم مصدر خیر شده و بس نیکی می‌کردند.

و بصورت کل آنان با نیرومندی در منع منکرات می‌کوشیدند و در انجام امور معروف بینایی داشتند.

طوری‌که امام طبری می‌فرماید: که آنان در عبادت دارای نیرو و دارای خرد و بصیرت بودند. (تفسیر طبری ۱۰۹/۲۳)

«وَالْأَبْصَارِ»: بینش‌ها در علم و دین است.

إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ﴿٤٦﴾

البته ما آنان را با خلوصی خاصی که یاد آور سرای آخرت بود خالص کردیم. (۴۶) یعنی خصلتی بزرگ و خالص را به آنها اختصاص دادیم که عبارت است از عدم توجه شان به دنیا، و در مقابل به منزل گاه پایدار آخرت توجه داشتند.

مُجَاهِدُ بْنُ جَبْرِ (104 - 21 هـ) (722 - 642 م) مفسر کبیر جهان اسلام می‌فرماید: آنان را طوری بار آورده‌ایم که برای آخرت تلاش کنند و جز آن هدفی نداشته باشد. (تفسیر ابن کثیر ۲۰۶/۳).

«أَخْلَصْنَاهُمْ»: ایشان را برگزیدیم. آنان را اختصاص دادیم. بدی شان ویژگی بخشیدیم.

«الدَّارِ»: سرا. به طور مطلق مراد سرای آخرت است. گویی غیر از آن، سرایی وجود ندارد و دنیا جز گذرگاهی به سوی آن نیست.

وَأَنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ ﴿٤٧﴾

به یقین آنان در پیشگاه ما از برگزیدگان و نیکان اند. (۴۷)
در آیه مبارکه گفته شده است که: بطور یقین این تعداد از پیامبران نیکوکار در نزد خداوند متعال اند و از بهترین و محترم ترین مردم اند، که حق تعالی ایشان را به نبوت برگزید و به رسالت اختیار نمود.

«الْمُصْطَفَيْنَ»: جمع مُصْطَفِي، نخبگان و برگزیدگان.

«الْأَخْيَارِ»: جمع خَيْر، خوبان و نیکان. (تفسیر نور خرمدل).

وَأَذْكُرُ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ ﴿٤٨﴾

و اسماعیل و الیسع و ذوالکفل را یاد کن و همه از نیکان اند. (۴۸)
الله تعالی به پیامبر صلی الله علیه وسلم در آیه متذکر میفرماید که: ای محمد! همان پیامبران گرامی را نیز یادآور باش که عموماً از نیک مردان بارگاه خدا بودند. و سیرتشان زیباترین سیرت هاست، هر یک خیر اندیش، نیکوکار و هدایتگر بودند، الله تعالی ایشان را به تبلیغ رسالتش برگزیده بود و بهترین صفات را برای شان عطا کرده بود. پس از آنها پیروی کن و در صبر و تحمل در راه خدا به آنان اقتدا کن.

زندگی حضرت اسماعیل علیه السلام :

حضرت ابراهیم علیه السلام هیچ فرزندی از سارا خاتون نداشت و تمایل داشت که از او فرزند صالحی داشته باشد. آیه «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿100﴾» [الصافات: 100] یعنی حضرت ابراهیم فرمود: خدایا فرزند صالحی را به من بده.

حضرت ابراهیم علیه السلام و هاجر ه خاتون با هم ازدواج کردند و هاجر ه خاتون حامله گردید بعد از گذشت زمان معمول وضع حمل کرد و پسری زائید و او را به نام اسماعیل نامگذاری کردند.

در این هنگام حضرت جبرئیل آمد و برای حضرت ابراهیم علیه السلام وحی آورد که هاجر ه خاتون و پسرش را اسماعیل به ولایت حجاز ببرد و حضرت ابراهیم علیه السلام به فرمان خداوند آنها را به محل بیت الله الحرام در حجاز برد.

وحی آمد که ای ابراهیم علیه السلام آنها را در اینجا بگذار و حضرت ابراهیم علیه السلام آنها را در آنجا گذاشت و خودش به طرف فلسطین برگشت. «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ﴿37﴾» [سوره ابراهیم: 37].

«حضرت ابراهیم هنگام مفارقت و جدانشدن از هاجر ه خاتون همسرش و اسماعیل پسرش فرمود: پروردگارا من بعضی از فرزندانم را به فرمان تو در یک سرزمین بدون کشت و زرع در کنار خانه تو که تجاوز و بی توجهی نسبت به آن حرام ساخته ای سکونت داده ام، خداوند تا اینکه نماز را بر پای دارند پس چنان کن که دل های گروهی از مردمان برای زیارت خانهات متوجه آنان گردد و ایشان را از میوه ها و محصولات سایر کشور ها بهره مند فرما شاید که از الطاف و عنایات تو با نماز و دعا سپاسگزاری کنند.»

بعداً حضرت اسماعیل به عنوان پیامبر مبعوث گردید. حضرت ابراهیم علیه السلام و پسرش به دستور خداوند ساختمان کعبه الله را بنا کردند و به صورت زیارتگاه حجاج در آمد.

«الْيَسَعَ»:

«الْيَسَعَ»: نام یکی از انبیاء بنی اسرائیل است و بعضی معتقدند که او همان یوشع بن نون است. برخی هم او را همان ایلیاسین که ایلیاس باشد میدانند. ذکر نام آن در قرآن فقط در دو جا آمده است، یکی در سوره انعام، و دیگری در همین سوره، ولی در هیچ از این سوره احوال و زندگی نامه او به تفصیل بیان نشده، فقط اسم آن در فهرست انبیا علیهم السلام ذکر یافته است.

برخی بدین باور اند که: «یسع، خضر است. و برخی دیگر بدین باور اند که او از اصحاب ایلیاس است و آن دو، قبل از یحیی و عیسی - علیهما السلام زندگی میکردند.

ذَالْكَفْلِ:

«ذوالکفل» پیامبر نبود بلکه مردی از بنی اسرائیل بود که از هیچ معصیتی پرهیز نمی‌کرد پس توبه کرد و خدای متعال بر او آمرزید.

تعداد از مفسران بدین باور اند که: «ذَالْكَفْلِ»: نام یکی از انبیاء بنی اسرائیل است که سر پرستی مریم را به عهده گرفت و زکریا نام دارد.

ابن کثیر میگوید: «از سیاق آیات که پیرامون داستان های انبیا علیه السلام است، چنین بر می آید که ذوالکفل هم پیامبر بوده است. والله اعلم.

مجاهد میگوید: «ذوالکفل متکفل آن شد که به امور قومش قیام نموده و در میان‌شان به عدالت حکم کند، از این جهت او را ذوالکفل نامیدند».

هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ ﴿٤٩﴾

این بک یادآوری است، و برای پرهیزگاران بازگشت نیکویی است. (۴۹)

«هَذَا ذِكْرٌ»: سیره پیامبران گرامی که آن را برای شما بازگفتیم یاد نیک آنها در دنیا می

باشد و شرف و آبرویی است که همیشه در کنار آنها قرار دارد. وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ ﴿49﴾ و هر یک از پرهیزگاران از خدا ترس و مطیعان فرمان پیامبران، عاقبت و

سرانجامی نیکو دارد. سپس آن را تفسیر کرده و میفرماید:

جَنَّاتٍ عَدْنٍ مَفْتَحَةٌ لَهُمُ الْأَبْوَابُ ﴿٥٠﴾

باغهای جاودان (دربهشت) در حالیکه در هایش به روی آنان گشوده است. (۵۰)

باغ هایی برای اقامت در منزلگاه ابدی دارند که دروازه های آنها در انتظار ورود آنان باز است.

امام فخر رازی فرموده است: فرشتگان مأمور باغ ها وقتی مؤمنان را می بینند، دروازه ها را به رویشان می گشایند و به آنها سلام می دهند. پس آنها در حالی وارد میشوند که

فرشتگان به نیکوترین حال و زیباترین وضع آنها را در بر میگیرند. (تفسیر کبیر 221/26)

مُتَّكِنِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ ﴿٥١﴾

در حالیکه در آنجا بر تخت ها تکیه می زنند و میوه های فراوان و نوشیدنی مورد دل خواهشان را در آنجا می طلبند. (۵۱)

جنتیان در حالیکه بر کرسی های نرم تکیه زده اند، انواع میوه ها و بسان پادشاهان دنیا و از آنچه اشتها دارند از خوشمزه ترین غذاها، نیکوترین نوشیدنی ها و گواراترین میوه ها

و نوشابه های رنگارنگ می طلبند.

ابن کثیر گفته است: هر وقت بخواهند می یابند و هر نوعی را آرزو کنند، خدمتکاران آن را بر ایشان می آورند. (مختصر ۲۰۷/۳).
مفسر صاوی احمد بن محمد صاوی (۱۱۷۵-۱۲۴۱ق) میفرماید: بسنده کردن به درخواست میوه نشان می دهد که هدف آنها در بهشت فقط عبارت است از تفکه و لذت بردن نه تغذیه و شکم پر کردن؛ زیرا در بهشت گرسنگی وجود ندارد. (حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم ۳/۳۶۱).
«مُنْکَبِینَ»: تکیه زندگان.

«یَدْعُونَ»: می طلبند.

«کَثِیرَةً»: فراوان. مراد انواع میوه های فراوان و نوشیدنی های گوناگون است.

وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ الْأَثْرَابِ ﴿۵۲﴾

و نزد آنان زنانی است که فقط به شوهرانشان عشق می ورزند، و با شوهرانشان هم سن و سال اند. (۵۲)

در کنار جنتیان، زن های زیباروی و بسیار پسندیده قرار دارند که جز به شوهران خود به کسی دیگری نگاه نمی کنند، در سنّ و سال با هم برابرند و عفت و زیبایی را در خود جمع کرده اند.

«اتراب»: یعنی همسن و سال، یا برابر در حسن و زیبایی.

مجاهد میگوید: «اتراب، همسالانی هستند که با همدیگر دوست و صمیمی میباشند، نه نسبت به یک دیگر نفرتی دارند و نه میان خود رشک و هم چشمی ای زیرا محبت و دوستی میان هم سن و سالان پایدارتر است».

«قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ»: (ملاحظه شود سوره: صافات/۴۸). همسرانی که به خاطر جمال شوهران خود و عشق بدانان تنها به آنها چشم دوخته اند. همسرانی که با جمال و زیبایی خود چشم شوهران شان را به خود جلب و ایشان را دل باخته خویش نموده اند.

«أَثْرَابٌ»: جمع تَرَب، افراد همسن و سال (سوره های: واقعه آیه ۳۷، نبأ آیه ۳۳).

یعنی همه همسران هم سنّ و سال بوده گوئی جملگی در یک زمان آفریده شده اند. همگی همسران و جملگی شوهران، جوان و هم سنّ و سال اند. (تفسیر نور).

هَذَا مَا تُوَعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ ﴿۵۳﴾

این همان ثوابی است که برای روز حساب به شما وعده داده می شد. (۵۳)
این نعمت و پاداش ابرار است که همین اکنون در دنیا برای شان وعده شده و خداوند متعال و عده اش را عملی میکند. این وعده، پرهیزگاران را به دریافت نعمت های پروردگار در روز قیامت منتظر می سازد.

إِنَّ هَذَا لِرِزْقِنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ ﴿۵۴﴾

این همان رزق معین از جانب ماست که تمامی ندارد. (۵۴)
نعمت های اعطا شده برای اهل جنت دارایی خصوصیتی است که؛ به نهایت نمی رسد، قطع نمی شود و کم نمی گردد.

در تفسیر فی الظلال آمده است: این دیدگاه با دو چشم انداز شروع می شود که در اجزا و نشان و شکل کاملاً متفاوت و در نقطه مقابل هم قرار دارند؛ چشم انداز پرهیزگاران که سرانجام نیکو دارند، و چشم انداز نافرمانان سرکش که بدترین عاقبت را دارند. اما گروه اول باغ های بهشتی دارند که دروازه هایشان به روی آنان باز است. و تکیه گاه راحت و

لذت خوردن و نوشیدن دارند، و همچنین لذت داشتن حوریان جوان را دارند، که با وجود «جوانی قاصِرَاتُ الطَّرْفِ» نیز هستند؛ یعنی کنجکاو نیستند و نگاه نمی‌کنند. تمام آنها جوان و در یک سن قرار دارند. و این متاعی است پایدار و روزی پایان ناپذیر از جانب خداوند متعال.

خواننده گان محترم !

خداوند متعال در آیات متبرکه قبلی، مکافات پرهیزگاران و فرجام سعادت‌مندان را توصیف و بیان فرمود. اینک در آیات متبرکه (55 الی 64) یکبار دیگر به حال و وضع طغیانگران و سیاه بختان اشاره بعمل می‌آورد، تا تقابل و مقارنه میان این دو گروه کامل و برقرار گردد.

هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ شَرًّا مَّآبٍ ﴿٥٥﴾

این (پاداش پرهیزگاران است) و البته برای سرکشان سرانجام بدی است. (55) آیه مبارکه در سزای اهل دوزخ و کافران میفرماید: «وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ شَرًّا مَّآبٍ» برای کافران که؛ از اوامر الله تعالی طغیان، تمرد و سرپیچی کردند و با انجام کفر و گناه از حد می‌گذرند، و به تکذیب پیامبران پرداختند سرانجام و عاقبتی بسیار بدی برای شان در پیش گرفته می‌شود، طوری که میفرماید:

جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا فَمِنَسَ الْمِهَادِ ﴿٥٦﴾

دوزخ که در آن وارد می‌شوند و چه بد آرامگاهی است. (56) برای دوزخیان واقعاً آرامگاهی بدی است.

هَذَا فَلْيَذوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ ﴿٥٧﴾

این آب داغ و زردآب دوزخیان است که آن را باید بچشند. (57)

«حَمِيمٌ»: آب جوشی است که در نهایت غلیان و جوشش قرار دارد.

«غَسَّاقٌ»: چرکاب و زردآبی است که از پوست های دوزخیان سیلان می‌کند و سرازیر می‌شود. به قولی: غساق آبی است که سردی کشنده‌ای دارد، در مقابل حمیم که داغی آن کشنده است.

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: بعضی گفته اند که مراد از «غساق» ریم زخم های دوزخیان و آلائش آنهاست که در آن زهر مارها و کژدم ها ممزوج میباشند، و در نزد بعضی «غساق» به معنی آبی است که بی انتها سرد باشد و از نوشیدن آن بینهایت اذیت برسد گویا کاملاً ضد «حمیم» میباشند والله اعلم.

در حدیث شریف آمده است: «اگر دلوی از غساق در دنیا ریخته شود، تمام اهالی دنیا را گندیده و متعفن می‌سازد».

وَأَخْرُ مِنْ شَكْلِهِ أَرْوَاحٌ ﴿٥٨﴾

و عذاب های دیگری از همان نوع برای آنان است. (58)

همچنان برای دوزخیان در جنب آب جوشان، زرد آب خوردن زقوم انواع دیگری از عذاب ها در انتظار شان است.

حسن بصری (رح) گفته است: «برای دوزخیان انواع و اقسامی از عذاب؛ همانند زمهریر، سموم، نوشیدن آب جوش و خوردن زقوم تا غیر این ها از اشیای مختلف و متضاد است».

هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ ﴿٥٩﴾

(به سران کفر گویند:) این گروهی (از پیروان شما) اند که همراهی شما وارد (دوزخ) می شوند، خوش آمدید برای آنان نیست؛ چون آنان وارد دوزخ شدند. (۵۹)
به این ترتیب، خدای سبحان از انقطاع مودت و محبت میان کفار در آخرت خیر داده و روشن می سازد؛ هر گروه دیگر را دشنام می دهد، مودتی که در دنیا میان آن ها بوده است، در آخرت به عداوت تبدیل می گردد. سپس رؤسایشان در ادامه می گویند: «زیرا آنان» یعنی: پیروان ما «داخل آتش می شوند» چنانکه ما به آن وارد شده ایم و مستحق آنند؛ چنانکه ما سزاوار آن گردیده ایم.

قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ ﴿٦٠﴾

[پیروان به پیشوایان] گویند: بلکه بر شما خوش آمدید مباد چون شما عذاب را بر ما پیش کردید، پس بد جای قرار است دوزخ. (۶۰)
مفسران در تفسیر این آیه مبارکه میفرمایند: وقتی پیروان وارد جهنم میشوند، با جمله «لَا مَرْحَبًا بِكُمْ» با آنها روبرو میشوند؛ یعنی در اینجا گشایش و خیری نبینید! همان طور که خدا فرموده است: «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتٌ لِحُوتِهَا». سلام دوزخیان همین است. در چنین موقعیتی و بر مبنای گفته ای که می گوید: «سلام دوزخیان عبارت است از زدن دردناک»، وارد شدگان جهنم به آنها میگویند: «بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ». بدین ترتیب به جای سلام و درود، دوزخیان با لعنت و نفرین و ناسزا گفتن یکدیگر روبرو می شوند.

قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ ﴿٦١﴾

گویند پروردگارا! هر کس ما را دچار این سرنوشت ساخته است، عذابش را در آتش دوزخ دو چندان بیفزای. (۶۱)
«قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ» این نیز از گفته پیروان است. جهنمیان از پروردگار خویش می طلبند که: الهی! عذاب سران مارچند برابر کند که باعث این عذاب برای ما شده اند.

«رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا» امام بیضاوی در تفسیر این آیه میفرماید: یعنی دو برابر این به عذابش بیفزا و آن را دو برابر کن. (تفسیر بیضاوی ۱۵۱/۲).

وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ ﴿٦٢﴾

و (اهل دوزخ با یکدیگر) گویند: چرا مردانی را که ما آنان را اشرار می شمردیم (در اینجا، در آتش دوزخ) نمی بینیم. (۶۲)

سرکردگان و رهبران کفار گمراه می گویند: چرا ما آنده از افراد را در آتش جهنم نمی بینیم که؛ در دنیا ما آنها را اشرار خطاب می کردیم. منظور شان مؤمنان است.

ابن عباس (رض) میفرماید: منظور آنها یاران محمد صلی الله علیه وسلم است. ابو جهل میگوید: بلال کجاست؟ صهیب کجا و عمار کجاست؟ آنها در بهشت جا دارند. وای به حال ابو جهل که پسرش عکرمه ایمان آورد و مادرش مسلمان شد و برادرش مسلمان شد و خود او کافر مرد. (قرطبی ۲۲۴/۱۵).

ابن کثیر میفرماید: این اخبار کفار است که در آتش قرار دارند. آنها در جستجوی اشخاصی اند که؛ گمان می کردند گمراه اند، و منظور آنان مؤمنان است. ابو جهل میگوید: چه شده بلال و صهیب و عمار و فلان و فلان را نمی بینیم؟ این برای نمونه است وگرنه تمام کفار

همین حال را دارند و معتقدند که مؤمنان داخل آتش می شوند. پس وقتی کفار وارد آتش میشوند سراغ مؤمنان را می‌گیرند، اما آنها را نمی‌یابند. (مختصر ۲۰۷/۳).

أَتَّخَذْنَا هُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ ﴿٦٣﴾

آیا ما آنان را به ناحق به ریشخند گرفته‌ایم [و اکنون اهل بهشت اند]؟ و یا [در دوزخ اند و] دیدگان ما به آنان نمی‌افتد؟! (۶۳)

امام بیضاوی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: بدین‌وسیله خود را سرزنش کرده و به خود اعتراض می‌کنند که مؤمنان را به تمسخر گرفته بودند. انکار می‌گویند: مگر آنها در اینجا در آتش نیستند؟ یا اینکه چشمان ما از دیدن آنها ناتوان است و ما آنها را نمی‌بینیم؟ (تفسیر بیضاوی ۱۵۱/۲).

ابن کثیر در تفسیر خویش مینویسد: «دوزخیان خود را به امر محالی تسلی کرده و می‌گویند: شاید مؤمنان نیز بامادر دوزخ هستند، لیکن چشمان ما بر آنها نیفتاده است».

إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ ﴿٦٤﴾

این گفتگو و مجادله اهل دوزخ حتمی و واقع شدنی است. (۶۴)

«لَحَقٌّ»: مراد از حقیقت داشتن، وقوع و تحقق این خصومت و جدال است.

«تَخَاصُمُ»: ستیزه و پرخاش. خبر مبتدای محذوف و تقدیر چنین است:

«هُوَ تَخَاصُمُ». و جمله (تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ) بیان (ذَلِكَ) است.

امام فخر رازی می‌فرماید: از این جهت الله تعالی این سخنان را تخاصم نامیده است که گفته رؤسا: «لَا مَرْحَبًا بِهِمْ» و سخنان پیروان: «بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ» مخاصمه و نزاع است. (تفسیر کبیر ۲۲۳/۲۶).

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (65 الی 70) به برخی از دلایل صداقت و راستی پیامبر صلی الله علیه وسلم اشاراتی بعمل آمده است.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٦٥﴾

بگو: من فقط بیم دهنده ام، و هیچ معبودی جز خدای یگانه قهار نیست. (۶۵)

در این آیه مبارکه می‌فرماید: ای محمد! به آن مشرکان بگو: من فقط از جانب خدای پروردگار جهانیان پیامبری هستم که اگر ایمان نیاورید شما را از عذاب برحذر می‌دارم و می‌ترسانم. نه ساحرم و نه شاعرم و نه کاهن.

«وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» پروردگار و معبودی جز خدای یگانه و مقتدر ندارید. پروردگار که؛ خداوند غالب «قهار» و قوی‌ای که بر همه چیز مسلط و بر همه خلقت قاهر و غالب است. بنابر این بندگی برای کسی جز او سزاوار نمی‌باشد.

«مُنذِرٌ»: بیم دهنده.

«الْقَهَّارُ»: غالب بر هر کس، و چیره بر هر چیز.

یعنی هر چیز به حضور او مغلوب و مرغوب است آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست در حیطة تصرف و اقتدار اوست تا هر زمانی که بخواهد آنها را قایم میدارد و هر وقتی که بخواهد تخریب و فنا میکند کسرا توان آن نیست که ید قدرت او را از تصرف در امور کائنات کوتاه سازد و هیچکس را مجال نیست که از مؤاخذها و جانب در برد و نیز کسی را چنین قدرت نیست که بخش ایشلام حد و داورام حدود سازد.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ﴿٦٦﴾

پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است (ذات) شکست ناپذیر و بسیار آمرزنده است. (٦٦)

پروردگار ذاتی است که در پادشاهی اش عزیز و غالب است؛ یعنی هر که از او بترسد عزتت می دهد و هر که با او دشمنی ورزد خوارش می سازد، گناه توبه کنندگان را می آمرزد و خطاهای رجوع کنندگان را می پوشاند.

امام رازی در تفسیر کبیر میفرماید: وقتی یادآور شد که (قهار) است بیم و هراس ایجاد می شود، پس به دنبال آن چیزی را آورده است که بر امید و ترغیب دلالت دارد. و سه صفت دال بر رحمت و کرم را ذکر کرده است که عبارتند از: رب، عزیز و غفار. رب نشان دهنده تربیت و احسان است. عزیز نشان می دهد که بر همه چیز تواناست و هیچ چیز او را در مانده نمی کند. و غفار انسان را ترغیب و تشویق می کند که به فضل و کرم و ثوابش امیدوار باشد. پس اگر انسان هفتاد سال بر کفر بماند و سپس توبه کند، خدا به رحمت خود تمام گناهان او را می بخشاید، و نامش را از دفتر گناهکاران پاک می کند، و او را به مقام نیک مردان میرساند. (تفسیر کبیر ٢٦/٢٢٤).

قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ ﴿٦٧﴾

بگو: این یک خبر بزرگ است. (٦٧)

«نَبَأٌ»: خبر مهم و سرگذشت قابل توجه (ملاحظه شود سوره های: انعام/34 و 67، اعراف / 175).

ای پیامبر! برای کافران بگو: این کتاب بزرگ، یعنی قرآن کریم خبر عظیم الشان و بزرگ مقداری را با خود آورده است. خبر بزرگی است درباره سرنوشت مؤمنان و کافران و سعادت و شقاوت دنیوی و اخروی ایشان.

أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ﴿٦٨﴾

که شما از آن روی میگردانید. (٦٨)

ای کافران! شما از قرآن غافل هستید؛ از ایمان به این کتاب دوری جستید و از عمل به احکامش رو می گردانید.

مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٦٩﴾

من از ملا اعلی هنگامی که [درباره آفرینش آدم] با همدیگر گفتگو می کنند، هیچ خبری ندارم. (٦٩)

اگر وحی بر من نازل نمی شد، من از کجا از اختلاف ملائک در مورد خلق آدم خبر داشتم؟ ابن جوزی گفته است: منظور استدلال بر نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است؛ چون اموری را اعلام کرد که قبلاً آن را نمی دانست. اشاره به خصومت ملائک بر اساس مطالبی است که در داستان آدم علیه السلام آمده است، آنگاه که خدا به آنها گفت: «من در زمین جانشین قرار میدهم». (التسهیل ٣/١٨٩).

إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٧٠﴾

به من وحی نمی شود جز برای اینکه بیم دهنده ای آشکارم. (٧٠)

یعنی: من پیش از آنکه به سویم وحی شود، در مورد آنچه که فرشتگان درباره آن باهم گفتگو می کردند، علم و آگاهی ای نداشتم.

یادآور می‌شویم؛ جدالی که میان فرشتگان روی داد، در باره آدم علیه السلام بود - چنانکه آیات بعدی مفید این معنی است «به من جز در این باب که هشدار دهنده‌ای آشکار هستم، وحی فرستاده نمی‌شود» و من هیچ سلطه‌ای و رای آنچه حق تعالی به من عنایت کرده است و هیچ فرشته‌ای در اختیار ندارم و مأموریت من اعمال سلطه و استبداد، یا تحکیم نفوذ خویش با زور و اجبار نیست.
خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (71 الی 85) نگاهی به آفرینش آدم علیهم السلام، دشمنی ابلیس با نوع بشر و گمراه کردنشان اشاراتی بعمل آمده است.

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ (۷۱)

[یاد کن] هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من آفریننده بشری از گل هستم. (۷۱)

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ...»: بیان گفتگویی است که در ملاً اعلی و عالم بالا صورت گرفته است.
«بَشَرًا»: هدف از آن آدم است.

«طِينٍ»: گل.

بغاوت ابلیس:

قبل از همه باید گفت که: ابلیس با اختیار خود به عبادت خداوند می پرداخت تا جایی که خداوند او را در میان فرشتگان خود قرار داد با وجود اینکه ابلیس از جنس ملائکه نبود و بلکه او جن بود.

اما شیطان هنگامی که الله تعالی آدم را خلق نمود و دستور داد تا همه برای آدم سجده ی اکرام ببرند، همه جز او سجده بردند و شیطان دلیل کار خود را بر مبنای قیاسی باطل که خداوند او را از آتش آفریده و انسان را از گل و آتش برتر از گل است و من برتر از اویم، تکبر ورزید و از فرمان خدا برای سجده بر آدم، سرپیچی کرد که این فرمان، خود نوعی امتحان برای این موجود مختار بود و با اختیار مسیر شر و عواقب خشم و غضب الله تعالی بر اطاعت نکردنش، خود را به ورطه سقوط کشانید:

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ * قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ * قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَاجِمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ لعَنْتِي إِي يَوْمِ الدِّينِ» (سوره ص آیات 71-78)

یعنی: به خاطر بی‌اور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل می‌آفرینم! هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید!»

در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند، جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود! گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترین ها بودی؟! (برتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود!)» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!» فرمود: «از آسمان ها (و صفوف ملائکه) خارج شو، که تو رانده درگاه منی! و مسلماً لعنت من بر تو تا روز قیامت خواهد بود!»

بنابراین ابلیس از روی استکباری که کرد مورد غضب الهی قرار گرفت و این تکبر کردن او با میل و اختیارش بود و قطعاً عواقب سرپیچی از فرمان الهی جز غضب او را در پی نخواهد داشت ولی باز ابلیس بدلیل تکبری که داشت حاضر نگردید تا فرمان الهی را اجرا نماید و در عوض غضب الهی را انتخاب کرد.

و لذا ابلیس از میان مقربین و همراهی با فرشتگان به پایین رانده شد تا به همگان نشان داده شود که لازمه اختیار آن است که مختار همیشه در حالت بیم و امید به سر برد و هیچ گاه از خود مطمئن نباشد و همیشه از ذات الهی استمداد کند.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿٧٢﴾

پس زمانی که اندامش را درست و نیکو نمودم و از روح خود در او دمیدم، پس (همه) سجده کنان به او بیفتید. (٧٢)

و ای فرشتگان! چون آدم را به صورت بشری مصور ساختم و اجزای وی را برابر و استوار گردانیدم؛ بدنش را قوام بخشیدم، و خلقتش را کامل نمودم، «و در آن از روح خود دمیدم» یعنی: از روحی که مالک آن هستم و غیر من مالک آن نیست و به این ترتیب، او را بعد از آن که حیاتی در وی نبود و جماد بی‌جانی بود، زنده گردانیدم. «سجده کنان برای او در افتید» این دستور به فرشتگان، سجده تحیه و شادباش آن‌ها برای آدم است، نه سجده عبادت. به فرشتگان گفته که برایش به گونه احترام و اکرام سجده کنید، نه برای عبادت و تعظیم؛ زیرا عبادت جز برای خداوند رحمان و رحیم سزاوار نیست و شریعت اسلام سجده به پیشگاه غیر پروردگار یگانه را حرام داشته است.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٧٣﴾

پس فرشتگان جملگی به آدم سجده کردند. (٧٣)

یعنی فرشتگان با اطاعت از الله تعالی، به منظور بزرگداشت آدم، همه برایش سجده کردند و هیچ‌کس از فرشتگان از این فرمان تخلف نوزید.

إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿٧٤﴾

مگر ابلیس که تکبر ورزید و از کافران شد. (٧٤)

در آیه مبارکه آمده است که ابلیس از فرمان الله تعالی امتناع ورزید و از سجده بردن برای آدم ابا نمود و به زمره‌ی کافران درآمد.

ابن کثیر گفته است: فرشتگان کلاً فرمان الله را به جا آوردند، جز ابلیس، و جنس آن از جنس ملائک نبود، بلکه از جنس جن بود.

این نظر صحیح است که جنس شیطان از جن بود نه از فرشته. نظر حسن بصری نیز همین است که: حتی یک لحظه از ملائک نبود، و این چیزی است که نفس و نهاد به آن قانع و آسوده می‌شود، و نصوص نیز بر آن دلالت دارد.

که فرموده است: «كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» پس طبیعت و سرشتش به او خیانت کرد و از سجده بردن برای آدم امتناع ورزید و با خدای عزو جل به مخاصمه برخاست و ادعا کرد که از آدم بهتر است. در نتیجه کافر شد و خدا او را از رحمت و مکان انس و محضر مقدس خود محروم کرد و بیرون راند.

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ﴿٧٥﴾

[خدا] فرمود: ای ابلیس! تو را چه چیزی از سجده کردن بر آنچه که با دستان قدرت خود آفریدم، بازداشت؟ آیاتکبر کردی یا از بلند مرتبه‌گان هستی؟ (٧٥)

الله تعالی برای ابلیس گفت: ای ابلیس! چه امری تو را از سجده بردن برای آنکه من خودم او را بدون واسطه پدر و مادر خلق کردم مانع شد؟ آیا بر آدم کبر ورزیدی، یا در برابر امر خداوند تکبر نمودی؟

شیخ قرطبی میفرماید: هر چند خدا خالق همه چیز است، اما خلق آدم را به عنوان احترام به خود نسبت داده است. همان طور که روح و بیت و ناقه و مسجد را به خود نسبت داده است و مردم را به چیزی مخاطب قرار داده که آن را می شناسند.

«أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» آیا همین حالا متکبر شده‌ای و از سجده امتناع می‌ورزی یا قبلاً هم در مقابل خدا گردنکش بودی؟ از این جهت که از سجده بردن سر باززد او را توبیخ کرده است.

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۷۶)

(ابلیس) گفت: من از او بهترم مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای. (۷۶) ابلیس با سرکشی از امر پروردگارش چنین جوابی را ارایه داشت: آنچه مرا از سجده کردن برای آدم باز داشت آن بود که من از او بهتر و برتر هستم؛ یعنی اصل من از اصل او کرامت بیشتر دارد، از آن رو که مرا از آتش و او را از گل آفریدی و آتش از گل بهتر است. به هر حال، آنچه مسلم است، الله تعالی آدم را به شرفی مشرف و به کرامتی مکرم ساخت که شرف و برتری عناصر به هیچ وجه با آن برابری نمی‌تواند کرد؛ این شرف آن است که خداوند متعال آدم علیه السلام را به‌دست بلاکیف خویش آفرید و در وی از روحی که آفریده بود، دمید و به او علم و حکمت عنایت کرد.

ماجرای داستان سجده به آدم علیه السلام :

بهرتر است داستان سجده به آدم علیه السلام علیه السلام از آیه (72 این سوره) مورد بحث قرار دهیم طوری که قرآن عظیم الشان میفرماید: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَاذْأَسْوَيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَفَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ * قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»

در تفسیر انوارالقرآن آمده: «آن‌گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من آفریننده بشری از گل هستم» مراد از «بشر» در آیه کریمه، آدم علیه السلام و نسل وی اند. البته مجادله فرشتگان در این باره بود که چه‌کسی در زمین خلیفه ساخته می‌شود.

«پس» ای فرشتگان! «چون او را استوار بپرداختم» یعنی: چون آدم را به صورت بشری مصور ساختم و اجزای وی را برابر و استوار گردانیدم؛ «و در آن از روح خود دمیدم» یعنی: از روحی که مالک آن هستم و غیر من مالک آن نیست و به این ترتیب، او را بعد از آن که حیاتی در وی نبود و جماد بی‌جانی بود، زنده گردانیدم «سجده‌کنان برای او درافتید» این دستور به فرشتگان، سجده تحیه و شادباش آنها برای آدم است، نه سجده عبادت.

«پس فرشتگان سجده کردند» یعنی: پروردگار متعال آدم علیه السلام را آفرید و در او از روح خویش دمید آنگاه فرشتگان برای او سجده کردند «تمامشان همه یکسره» و یکپارچه سجده کردند و هیچ فرشته‌ای از آنان باقی نماند، جز این‌که سجده کرد.

در (کلهم اجمعون) دو تأکید است؛ تأکید اول: (کلهم) برای افاده عمومیت و تأکید دوم: (اجمعون) برای افاده اجتماع و یکجا بودن آنها در سجده در یک وقت و یک زمان می باشد.

«جز ابلیس» که متصف به اوصاف فرشتگان و در عداد ایشان بود «که استکبار ورزید» یعنی: از روی جهل به این حقیقت که این سجده در واقع فرمان بردن و طاعت از حق تعالی است، از سجده کردن برای آدم سرکشی کرد و سر باز زد «و» استکبار وی، استکبار کفر بود، بدین جهت بود که: «از کافران شد» با مخالفت و سرپیچی از امر الله تعالی و سرکشی از طاعت وی.

الله متعال فرمود «ای ابلیس! چه چیز تو را باز داشت از این که برای چیزی که با دستان خود آفریدم سجده کنی؟» یعنی: چه چیز تو را از سجده کردن برای آدم برگرداند و باز داشت در حالیکه این خود من بودم که با دستان بلاکیف خود بی هیچ واسطه‌ای - چون پدر و مادر - عهده دار آفرینش وی شدم؟ به کار بردن این تعبیر، تشریف و گرامی‌داشتی برای آدم است، و گرنه خداوند عهده دار و متولی امر آفرینش هر مخلوقی است.

«آیا استکبار ورزیدی یا از جمله بلند مرتبگان بودی؟» یعنی: ای ابلیس! آیا هم اکنون از سجده کردن استکبار ورزیدی، یا پیوسته از گروهی بوده‌ای که از این کار تکبر می‌ورزند؟ یا معنی این است: آیا هم اکنون - بی آنکه سزاوار آن باشی - از سجده کردن ابا ورزیدی، یا اینکه تو به راستی از متکبران بلند مرتبه و مستحق برتری‌جویی از طاعت خدا هستی و از این رو، از سجده کردن ابا ورزیدی؟ این استفهام مفید توبیخ است «گفت: من از او بهترم» ابلیس لعین در حق خود چنین ادعا کرد که از آدم بهتر است و این سخن وی متضمن این معنی است که: سجده فاضل برای مفضل نیکو نیست. «مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل» و به پندار وی، عنصر آتش از عنصر گل برتر بود. البته این پندارش از جهاتی مردود است که بیان این جهات، در همین تفسیر شریف گذشت.

به هر حال، آنچه مسلم است، خداوند آدم علیه السلام را به شرفی مشرف و به کرامتی مکرم ساخت که شرف و برتری عناصر به هیچ وجه با آن برابری نمی‌تواند کرد؛ این شرف آن است که خداوند آدم علیه السلام را به دست بلاکیف خویش آفرید و در وی از روحی که آفریده بود، دمید و به او علم و حکمت عنایت کرد.

حال بنا به تفسیر آیات متوجه خواهیم شد که سجده برای الله تعالی نبوده است بلکه برای آدم بوده و همچنین دریافتیم که سجده از باب عبادت نبوده بلکه از جهت تکریم آدم علیه السلام بوده است.

و نیز اگر به آیه ی آخر توجه کنید یعنی: «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (الله تعالی گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترین‌ها بودی؟!» ابلیس گفت: «من از او (آدم) بهترم؛ چرا که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!») این امر به روشنی آشکار میشود که ملائکه بر آدم سجده بردند نه الله تعالی، زیرا در این آیه شیطان یا ابلیس علت سجده نبردن را برتری خود نسبت به آدم می‌داند یعنی اشاره دارد به اینکه ابلیس برای آدم سجده نبرد چون خود را از او برتر می‌دانست و از این نکته برای ما واضحتر می‌شود که سجده برای آدم بوده نه الله تعالی.

قَالَ فَأَخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ﴿٧٧﴾

(الله تعالی) فرمود از آنجا بیرون شو که تو رانده شده ای. (۷۷) پروردگار با عظمت برای ابلیس گفت: از بهشت بیرون شو؛ زیرا تو از رحمت دور گشتی و از بهشت محروم شده ای. یعنی ابلیس که در بهشت با فرشتگان مصاحبت و مجالست داشت اکنون را نده شد. «مِنْهَا»: از جنت. از آسمان. از جماعت فرشتگان. «رَجِيمٌ»: مطرود از درگاه رحمت و کرامت خدا. رانده شده از میان صفوف فرشتگان (ملاحظه شود سوره های: آل عمران آیه 36، حجر آیات: 17 و 34، نحل آیه 98).

أَيَا شَيْطَانَ مَعْلَمٌ مَلَائِكَةٌ بُوِدَ؟

در مورد اینکه شیطان معلم ملائکه باشد هیچ گونه دلیلی از کتاب الله و سنت صحیح رسول الله صلی الله علیه وسلم وجود ندارد. همانطوریکه در آیات 71 - 77 این سوره تذکر یافت: «و به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل می آفرینم! هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید!» در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند، جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود! گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترینها بودی؟! (برتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود!)» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده ای و او را از گل!» فرمود: «از آسمان ها (و صفوف ملائکه) خارج شو، که تو رانده درگاه منی! بنا بر این بر اساس قولی، ابلیس از میان ملائک مقرب رانده شد و بعد ها نیز از بهشت خارج شد. چنانکه علامه سعدی در تفسیر خود نوشته: «قَالَ فَأَخْرُجْ مِنْهَا» خداوند متعال به ابلیس گفت: از آسمان و جایگاه ارزشمند بیرون برو، «فَإِنَّكَ رَجِيمٌ» چراکه تو مطرود و رانده شده از رحمت الهی هستی. و میفرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» (کهف 50) یعنی: به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید» آنها همگی سجده کردند جز ابلیس که از جن بود.

و از این آیه می توان به این مطلب پی برد که ابلیس در میان ملائک بوده است ولی هیچیک از نصوص قرآنی به این امر اشاره نکرده اند که ابلیس معلم ملائک بوده باشد. بنا بر این ما نیز این ادعای باطل را مردود می دانیم و به همه ی مسلمانان تابع کتاب و سنت می گوئیم که از باورها و اعتقادات بدون دلیل دوری و حذر نمایید.

وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ﴿٧٨﴾

و حتماً لعنت من تا روز قیامت بر خواهد بود. (۷۸) ای ابلیس! لعنت های پی در پی الله تعالی بر تو تا روز قیامت ادامه دارد و تو مطرود و سنگسار شده باقی خواهی ماند.

یعنی در پاداش اعمال تو تا روز قیامت به تو لعنت افزوده شده می رود چون روز قیامت بر پا گردد عذاب آنروز غیر ازین خواهد بود طوریکه الله متعال میفرماید: «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿85﴾ لعنت های اینجا مقابل لعنت آنجا هیچ است.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٧٩﴾

(ابلیس) گفت: پروردگار! مرا تا روزیکه مردم برانگیخته میشوند، مهلت ده. (۷۹)

ابلیس به الله تعالی عرض می‌دارد ای پروردگار! مرا نمیران و وفاتم را تا مردم از قبر های شان بیرون می‌شوند به تأخیر انداز تا آنان را به فتنه اندازم. و باید دانست که خداوند عادل است و ذره ای ظلم روا نمی‌دارد و هیچکس را بدون آگاهی و دلیل مورد عذاب و عقاب قرار نمی‌دهد. ابلیس نافرمانی کرد و از در مقابله با خداوند در آمد و واضح است که چنین موجودی نمیتواند در بهشت جای گیرد؛ و با اجابت خواسته های شیطان از سوی خداوند بود که او تهدید های خود را بیان کرد و سخن از فریب نوع آدم و نشستن بر سر راه مستقیم خداوندی و کشاندن انسان ها به بیراهه از راه وعده و فریب و آرزوهای طولانی و... را داد؛ و خداوند در مقابل وعده کرد که جهنم را از پیروان او پر خواهد کرد:

«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ * قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ * قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ * لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (سوره ص آیات متبرکه 79-85). یعنی: گفت: «پروردگار! مرا تا روزی که انسانها برانگیخته می‌شوند مهلت ده!» فرمود: «تو از مهلت داده‌شدگانی، ولی تا روز و زمان معین!» گفت: «به عزتت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان خالص تو، از میان آنها!» فرمود: «به حق سوگند، و حق می‌گویم، که جهنم را از تو و هر کدام از آنان که از تو پیروی کند، پر خواهم کرد!» پس اگر دقت نمائیم عواقب اعمال شیطان معلوم بود، یعنی مورد لعنت قرار گرفتن ابلیس که این آیه قبل از سوگند شیطان به اغوای بشر بود (سوره ص آیه: 78) و در انتها هشدار الله تعالی به جهنمی ساختن پیروان شیطان.

خلاصه اینکه؛ عناد و خود خواهی شیطان او را از توبه باز داشت، به دلیل این که وقتی خدا به فرشتگان فرمان داد تا برای آدم سجده کنند، او به جای فرمان برداری نافرمانی کرده و برای توجیه نافرمانیش متکبرانانه دست به بهانه جوئی زد در حالیکه عواقب نافرمانی الله تعالی چیزی جز بدست آوردن غضب الهی بر خود نخواهد بود، و لذا وقتی خود خواهی، عناد، نافرمانی و اصرار شیطان بر عصیان صورت گرفت و او با وجود اینکه می‌دانست چه عواقبی در انتظارش است، حاضر به توبه نبود، و خدا به او فرمود: «تو رانده شده ای» یعنی از رحمت من رانده شدی «و لعنت من تا روز قیامت بر تو خواهد بود.

آیا روزی خواهد آمد که شیطان توبه کند؟

این یک فرض محال است، که روزی بیاید که شیطان توبه کند: زیرا ابلیس دیگر مورد لعن الله متعال قرار گرفته است، چنانکه میفرماید: «وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَيَّ يَوْمَ الدِّينِ» (حجر 35). یعنی: و لعنت (و دوری از رحمت حق) تا روز قیامت بر تو خواهد بود!». و کسی که مورد لعن قرار گرفته یعنی آنکه از رحمت دائمی و ابدی الله متعال محروم خواهد شد، لذا شیطان هرگز توفیق توبه را پیدا نمی‌کند، زیرا توبه خود نعمت و رحمتی از جانب خداوند متعال است که به بندگان داده میشود، ولی الله متعال شیطان را از رحمت ابدی خود محروم ساخته است، وعده داده که او را عذاب خواهد داد: طوری که در آیات: 70 - 85 (این سوره) با تمام دقت و وضاحت بیان شده است: «قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ * لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (ص 79-85) یعنی: خداوند فرمود: «به حق سوگند، و حق می‌گویم، که جهنم را از تو و هر کدام از آنانکه از تو پیروی کند، پر خواهم کرد».

و خداوند متعال برخلاف وعده اش عمل نمی کند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ» (آل عمران 9). یعنی: همانا خداوند، از وعده خود، تخلف نمی کند.

و لذا شیطان هرگز موفق به توبه نمی شود و خداوند درباره آن خبر داده است که او بر کفر باقی خواهد ماند، بنابراین نباید بر اساس تحلیل های ذهنی نادرست خود یک فرضیه را پیش پای خود بگذارید و بعد بخواهید بر طبق فرض محال خود، نتیجه گیری نمایید و بعد سوالی در ذهنتان ایجاد کنید که از اساس اشتباه است.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٨٠﴾

(الله) فرمود: همانا تو از مهلت داده شد گانی. (۸۰)
الله تعالی برای ابلیس گفت: من مدت عمر تو را به تأخیر انداختم. تأخیر عمر ابلیس، ابتلا و امتحانی برای بندگان است تا راستگویی و دروغگویی از هم باز شناخته شوند.

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿٨١﴾

تا زمانی معین و معلوم (قیامت). (۸۱)
به قولی: دلیل اینکه ابلیس تا روز رستاخیز مهلت خواست، این بود که از مرگ نجات یابد زیرا اگر او تا روز رستاخیز مهلت می یافت، نمی مرد پس خداوند متعال او را مهلت داد اما نه تا روز رستاخیز بلکه تا روز «صعق» که روز مرگ همه مخلوقات است.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٢﴾

(ابلیس) گفت: به عزت و جلال تو قسم که همگی آنان را گمراه می کنم. (۸۲)
در آیه مبارکه درمی یابیم که در بسیاری اوقات يك گناه، مقدمه‌ی مرتکب شدن گناهان بزرگتری میشود. (بطور مثال ملاحظه نمودیم که شیطان به ارتکاب یک گناه سجده نکردن بر آدم، مقدمه‌ای برای گناه اغفال مردم میشود).
با تمام وضاحت باید که: خطر وسوسه های ابلیس باید جدی بگیریم زیرا او قسم یاد کرده است که: همه را به نحوی از انحا گمراه کند).

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿٨٣﴾

مگر از میان آنان، آن بندگان را که اخلاص یافته اند. (گمراه ساخته نمیتوانم). (۸۳)

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ ﴿٨٤﴾

(الله) فرمود: به حق سوگند و کلام من حق و حقیقت است. (۸۴)
خداوند جز حق نمی گوید. (مقدم شدن کلمه «حق» بر «اقول» نشانه‌ی آن است که او جز حق نمی گوید). «وَالْحَقَّ أَقُولُ».

لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٥﴾

که بی تردید دوزخ را از تو و آنان که از تو پیروی کنند، از همگی پر خواهم کرد. (۸۵)
یعنی: دوزخ را از کسانی از نسل آدم نیز که از تو - هنگامی که به سوی گمراهی و ضلالت فریشان میخوانی - اطاعت کنند، پر می کنم. بدین گونه، خداوند متعال سوگند یاد می کند که ابلیس و پیروانش را به دوزخ وارد خواهد کرد تا بدانجا که دوزخ از آنان پر و انباشته شود.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (86 الی 88) به داعی، دعوت، معجزه‌ی قرآن عظیم الشان اشاره بعمل آمده می فرماید:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ﴿٨٦﴾

بگو مزدی بر این [رسالت] از شما طلب نمی کنم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم و به خدا نسبت دهم. (۸۶)

تکلف: تصنع و خود سازی است. یعنی من از متکلفان نیستم تا چیزی بگویم که به آن علم ندارم و در نتیجه، بدون حق و از سر ساخته کاری و دروغ پردازی، دعوای وحی و رسالت کنم، یا شما را به سوی چیز دیگری که خداوند متعال مرا به دعوت به سوی آن فرمان نداده است، دعوت نمایم.

در حدیث شریف آمده است: «آیا شما را از اهل بهشت آگاه نکنم؟ اصحاب گفتند: چرا، ما را آگاه کنید یا رسول الله! فرمودند: آنان رحمکنندگان در میان خویش هستند. باز فرمودند: آیا شما را از اهل دوزخ آگاه نکنم؟ اصحاب گفتند: چرا، ما را آگاه گردانید یا رسول الله! فرمودند: آنان نا امیدان دل مرده روغگوی متکلف هستند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «أنا وصالحوأ أمتي برآء من التكلف». «من وشایستگان امت من از تکلف بیزاریم».

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٨٧﴾

این (قرآن) جز پندی برای جهانیان نیست. (۸۷)

وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ﴿٨٨﴾

و حتماً خبر (حق بودن) آن را بعد از مدتی خواهید دانست. (۸۸)
خواننده گان محترم!

از آیات متبرکه (86 الی 88) حال داعی را که پیامبر گرامی است، به تصویر میکشد که چگونه پاک دلانه و از روی اخلاص در راهی انسان ها از نابسامانی جد و جهد نمود پیامبر صلی الله علیه و السلام؛ به تمام صراحت اعلام داشت که من در برابر تبلیغ دین الله متعال از هیچکس مزد و مکافات نمیخواهم، کسی را فریب نمی دهم، بر خدا دروغ نمی بندم، این قرآن، پند و اندرز و راهنمای همگان است و انسان خردمند، درستی آنرا شهادت و گواهی میدهد.

ای کافران! به زودی آنگاه که اسلام نصرت یابد و بت ها نابود شود، و نیز در آن هنگام که مجازات روز قیامت فرا رسد و عذاب شما را فراگیرد، مرتبه بلند، راستی و درستی پیام قرآن را در خواهید یافت.

نکات برجسته دعوت رسول الله :

نکات عمده دعوت پیامبر صلی الله علیه و سلم رامیتوان در هشت اصل معتبر خلاصه و جمع بندی نمود:

- 1 - دعوت برای اقرار به وجود بی همتای هستی آفرین،
- 2 - دعوت برای پاک و مقدس شمردن ذات کردگار، از هرگونه عیب و نقصی،(شوری آیه 11).
- 3 - اقرار به این که: علم، قدرت، حکمت و رحمت خدا کامل است.
- 4 - اقرار به این که: خدا هیچ شریک و همتا و همانندی ندارد و جز او کسی فریادرس نیست.
- 5 - امتناع ورزیدن از بت پرستی و هرگونه رفتاری که آدمی را به سوی شرکت و دوگانه پرستی ببرد.

- 6 - بزرگداشت روانهای پاک فرشتگان و پیامبران،
7 - اعتراف به وجود روز رستاخیز و دوباره زنده شدن، تا هر کس به پاداش و کیفر
کردارش برسد. [نجم/31].
8 - روی گردانی از جلوه های فریبای دنیا و حریص نبودن در گردآوری آن و روی
آوردن به جهان آخرت.

ومن الله التوفيق

فهرست مطالب وموضوعات سوره ص

	وجه تسمیه	ص	
	تلفظ نام این سوره		1
	نامگذاری سوره		2
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره		3
	ارتباط سوره «ص» با سوره قبلی		4
	محتوای سوره «ص»		5
	زندگی نامه داوود علیه السلام		6
	عبادت حضرت داوود علیه السلام		7
	داستان طالوت		8
	حضرت سلیمان علیه السلام		9
	داستان زندگی حضرت ایوب علیه السلام		10
	صابرین قبل از حساب و کتاب وارد جنت میشوند		11
	نظریات فقها در 100 تازیانه حضرت ایوب (ع)		12
	زندگی حضرت اسماعیل علیه السلام		13
	«الْيَسَعَ»		14
	ذَالْكَفْلِ		15
	ماجرای داستان سجده به آدم		16
	آیا شیطان معلم ملائکه بود؟		17
	آیا روزی خواهد آمد که شیطان توبه کند؟		18

مکئی بر بعضی از منابع و مأخذها:

- 1 - **تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد.
- 2 - **تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل:**
نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).
- 3 - **تفسیر المیسر:**
تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)
(انتشارات : شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ : 1395 هـ .
- 4 - **تفسیر کابلی**
مفسر : شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله عليه
مترجم : شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله عليه
ترجمه : جمعی از علمای افغانستان
- 5 - **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12-
رمضان 592 هجری)
- 6 - **البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور
به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» به زبان عربی می باشد.
- 7 - **تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن
کثیر.
- 8 - **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری)
- 9 - **تفسیر ابن جزی التسهیل لعلم التزیل:**
تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جزی (متوفی 741 ق)
- 10 - **تفسیر صفوة التفاسیر:**
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته
شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر
از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحيط و...
استفاده بعمل آورده است.
- 11 - **تفسیر ابو السعود:**
«تفسیر ارشاد العقل السلیم الی مزایا الكتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ
ابو السعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982)
- 12 - **تفسیر فی ظلال القرآن:**
تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).

13 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

14 - تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامہ مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور، سال نشر: 1379.

15 - روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق)

16 - تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بَصْرِي (٦١ هـ - ١١٨ هـ، ٦٨٠ - ٧٣٦م)

تاریخ نشر: (1980/01/01).

17 - تفسیر کشف مشهورہ تفسیر زمخشری.

« تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل » مشهور به تفسیر کشف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ)

18 - مفسر صاوی المالکی :

«حاشیة الصاوي على تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم » مؤلف : احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

19 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی ، سال طبع : 26 Jan 2016

20 - صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده : مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری : حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

21 - تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ)

22 - تفسیر فرقان

تألیف : شیخ بهاء الدین حیسنی

ترجمه و تفسیر سوره « ص »

تتبع و نگارش : امین الدین « سعیدی- سعید افغانی »

مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان

و مسؤل مرکز فرهنگی د حق لاره- جرمنی

ادرس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**